

تأثیر مشرق زمین بر هنر غرب

ر. آ. جی راز بهوی

مشیت عالی

R. A. Jairazbhoy

Oriental Influences In Western Art in, Asia

Publishing House, London

انسان از همان پیشاتاریخ به دلیلی فطری در پی یافتن پاسخ برای رازهای آفرینش بود. تا پیش از پیدایش یکتاپرستی، این پاسخ در قالب ادیان ابتدایی چند خدایی، ارائه می شد. آشنایی با خاستگاه های هنر در ادیان ابتدایی و سیر تطور دیدگاه بشر به سوی یکتاپرستی، از حوزه های مهم مطالعات فلسفه هنر است. مقاله حاضر، به قلم یکی از محققان معاصر هندی، به این زمینه ها پرداخته است.

همه می دانند که ادیان بزرگ جهان در شرق ظاهر شدند. دانش دیرین شناسی نیز در سال های اخیر به دستاوردهای فراوانی دال بر تقدم تمدن های مشرق زمین بر تمدن های غربی نایل آمده است. اهل نظر در مواردی چند نشان داده اند که پاره یی الگوهای اصلی در زمینه ساختار و تزیین در دوره های گوناگون به غرب راه یافته اند. تأمل در خصوص چگونگی و زمان این امر و نیز عناصر دخیل در آن هنوز از حد حدس و گمان فراتر نرفته است، و تا شمه کامل این قصه حکایت شود زمان درازی در پیش است. نوشته حاضر تلاشی است درین راستا.

از جمله ویژگی های شگفت انگیز پدیده های فرهنگی آن که فرهنگ قادر است، به رغم تنوعات صوری که از دوره ای به دوره دیگر عارض آن می شود، استمرار خود را با گذشت زمان حفظ نماید، چرا که بی تردید شخصیت قومی یک ملت در هنر ایشان اثر می گذارد. امر دیگری که به همان مقدار شگفت انگیز است توانایی برخی از الگوهاست در جذب تخیل فرهنگ هایی که از خاستگاه خود بسیار فاصله گرفته اند. آن چه مایه این موفقیت است یکی ارزش جهان شمول پدیده های فرهنگ، و دیگر جذابیت ذاتی آنهاست. به عبارت دیگر آثار

فرهنگی، از آنجا که ناقل افکار بنیادین در خصوص انسان و طبیعت‌اند، می‌توانند علایقی را در ما برانگیزند یا تداوم بخشند. صرف این مدعا که فرایندهای مشابه در ذهنیت انسانی به مشابهت‌های همسنگ در آثار انسانی می‌انجامد کافی نیست. به تجربه ثابت شده است که در برخورد فرهنگ‌ها ناگزیر یک طرف که قاعدتاً فرهنگ ساده‌تر است سود بیشتری می‌برد. البته، این حرف متضمن این باور است که حدوث اندیشه‌های همسان در عرصه‌یی گسترده و در برهه‌های طولانی به ندرت ممکن است اتفاق بی‌افتد. در همه جوامع خلاق، صنعت‌گران بر امر ورود تولیدات بومی یا خارجی به حوزه کارشان وقوف کامل دارند، و نتیجتاً آماده‌اند از این موضوع در جهت اهداف خود استفاده کنند. در جریان این بازخوانی، چنانچه اندیشه‌یی که با دیگر اندیشه‌های پیشین آشنا و سستی در می‌آمیزد از مفهومی ملموس برخوردار باشد ریشه‌های عمیق‌تری می‌دواند. با این همه، پیش از آن که اندیشه جدید بر تعصبات دیرپا چیره شود و قبول عام پیدا کند باید به کمک قدرت مجاب‌کننده خود بر مقاومت نهفته‌یی که ابراز می‌شود چیرگی یابد. عقاید بزرگ الزاماً به صرف اعتبار خود قبول عام نمی‌یابند، مگر آن که به شیوه‌یی هنرمندانه یا به بیانی ساده انتقال یابند.

از جمله مضامینی که در هنر، ادبیات و باورهای مردم بیش از همه جهان شمول شده‌اند می‌توان قدرت و مبارزه و کردار قهرمانی و حماسی را نام برد. تعقیب جانوران برای سرگرمی در برابر مخاطرات مرگ‌بار جانوران به مثابه نشانه‌هایی از قدرت انسان، و توحشی که به نیروی انسان رام می‌شود برخی از مضامینی هستند که همه برای هنرمندان جذاب بوده است. بالطبع قدرت نماد در جای خود رو به محاق می‌نهد، و قالبی زیبا اما خالی از محتوا را به جای می‌گذارد، یا دست بالا در دوران سلحشوری و جنگاوری به نشانه‌یی تبدیل می‌شود که مایه تفاخر صاحب آن به داشتن جامه رزم می‌شود.^۲

به رغم تقارن اندیشه‌ها، اساساً باز نمود اشیاء طبیعی در هنر شرق و غرب همگون نیستند. همان‌گونه که اسکار وایلد گفته است، «تمامی تاریخ هنر غرب بیان مبارزه میان خاورشناسی و طرد صریح [مفهوم] تقلید یا محاکات از سویی با روحیه تقلیدی ما [غربی‌ها] از سوی دیگر است.» در این گفته، وایلد بر انتقال اشیاء مشهود به قوالب قراردادی در نزد شرقیان تأکید دارد و آن را در تقابل با گرنه‌برداری تقریباً تبعیدی غربی‌ها از طبیعت قرار می‌دهد. تا جایی که به هنر مربوط می‌شود، چنانچه قول فلوطین را بپذیریم که گفته است، «بازآفرینی هنری صرف گرنه‌برداری از محسوسات نیست، بلکه، در والاترین صورت آن، عالم معقولات که جهان محسوسات تنها سایه‌ای از آن است، نیز باید در هنر بازآفرینی شود.»^۳ تصویر شرقیان از هنر در مرتبه بالاتری از تصور غربی‌ها قرار می‌گیرد. نویسندگان اسلامی و الایی هنر چینی را بدان جهت می‌ستایند که هنرمند چینی انتزاع از طبیعت و تکیه بر طبیعت، هر دو را به قدر کفایت در اثر خود به لحاظ می‌آورد، چه همان‌گونه که ابو زید سراف گفته است، تصویر پرنده‌ای نشسته بر کاکل ذرت می‌بایست خمیدگی ساقه را زیر وزن پرنده نشان دهد تا از خرده‌گیری ناقدین چینی در امان باشد.^۴ جاحظ بصری (ه ق ۲۵۵ - ۱۵۰) که از چینی‌ها با عناوینی نظیر «ریخته‌گر و کوره‌گر و قالب‌گر و درودگر و رنگ‌رز و گدازکار و نازک‌کار و کاتب و صنعت‌گران حاذق در رشته‌های مختلف» تجلیل می‌کند فقط یونانیان را به سبب برخوردای از علوم نظری معتبر می‌شمارد.^۵ مروزی (حدود ۱۱۲۰) که سنایندة هنرورزی و تبحر والایی یونانیان است از آنها با صفت «یک چشم» یاد می‌کند و «مراد وی آن است که اینان فقط نیمی از کار را می‌دانسته‌اند.»^۶ اما وی احتمالاً نمی‌دانسته که قرن‌ها پیش از عصر

کلاسیک، هنر هندسی یونان خصلت آرایه‌ی کامل و همچنین نظام نشانه‌ای شمسی خود را به شرق وام‌دار است.^۷ از آنجا که هنر اسلامی خصلت عمده فرهنگ شرقی را به ارث برده بود - خصلتی که دایره به دایره باز نمود بُعد اساسی صورت‌شنی در مقایسه با گرده برداری مو به مو و وفادار به ظواهر آن است - بالطبع رهبانیت را می‌ستود که بیان‌کننده وجه عام و جهان‌شمول آن باشد.

همه هنرهای اروپایی، به رغم تفاوت‌های تکنیکی، در مرحله آغازین خود سخت وام‌دار میراث شرق بوده‌اند. آن‌گونه شمایل‌نگاری که مقبول طبع غربیان بوده است ریشه در افسانه، خیال‌پردازی، تفریح و امور غریب و نامتعارف (grotesque) دارد. از جمله موضوع‌هایی که کراراً در هنر معماری کلیسا با سبک رومانسک (Romanesque) به چشم می‌خورد جانوران و وحوش هستند در وضعیت خوابیده، ایستاده بر دو پا، در حال شکار با یوز و تازی و شاهین؛ و پهلوان‌های افسانه‌ای سواره به هنگام نيزه‌بازی با در حال چیره‌شدن بر نیروهای اهریمنی یا در حال صعود به آسمان. این بدان سبب نبود که تمدن یونانی فاقد مخلوقاتی از قبیل سیرن^۸، سانتور^۹، گورگون^{۱۰}، هارپی^{۱۱}، نراید^{۱۲}، تریتون^{۱۳}، مینوتور^{۱۴}، ساتیر^{۱۵}، فان^{۱۶}، و ابوالهول^{۱۷} بودند؛ افسانه‌های منتسب به این موجودات بیان‌گر عنصر غیر عقلانی نهفته در ذهنیت یونانیان است. از سوی دیگر، خصلت اساطیری این پندارها هم منشأ شرقی استفاده از این موجودات افسانه‌ای را در هنر رومانسک نشان نمی‌دهد.^{۱۸} بلکه به کارگیری آنها برای نشانه‌های خانوادگی به شیوه‌ای متفان است که به ایجاد هنری صرفاً تزئینی می‌انجامد.

راه یافتن موضوعات تخیلی تر توجه اعتراض آمیز روحانیون را برانگیخت. بی‌مناسبت نیست که در اینجا از ایرادات برنارد قدیس یاد کنیم:

فایده این هیاکل غریب و مهمل چیست که در صومعه‌ها فراروی راهبانی که به قرائت متون مقدس مشغول‌اند به معرض نمایش می‌گذارند؟ بنگرید که چگونه زیبایی را تحریف و برعکس چیزهای بی‌اندام و مخدوش را شکل جلوه می‌دهند! غرض از نمایش میمون‌های ناپاک و شیرهای وحشی و سانتورهای هیولاگونه و نیم انسان‌ها و پیرهای خال‌دار و سربازان جنگاور و شکارچیان فلوت‌نواز چیست؟ همه موجوداتی با سر واحد بر چند تن یا بدنی واحد با چندین سر. چهار پایانی با دم‌مار و ماهیانی یا سه چهارپا؛ مخلوقاتی نیم اسب و نیم دیگر بز، یا موجودی شاخدار که تن اسب دارد. تنوع صورت در همه جا چنان زیاد است که غور درین پیکره‌ها از قرائت مکاتیب خوش‌تر می‌نماید، و بیننده در عوض مذاقه در کار خدا همه وقت خود را به تماشای چنین نقش‌هایی سپری می‌کند.

پیدا است که حضور این جانوران ربطی به مسیحیت ندارد و برنارد قدیس در محکوم دانستن آنها بر حق بوده است. برای پی‌بردن به خاستگاه این مضامین کافی است به وصف معبد پل از زبان بروسوس، کشیش مردوخی مقیم بابل (۲۶۲ - ۲۸۱ ق. م.)، توجه کنیم. که از مشاهده تصاویری از هیولاهاى عصر خائوس^{۱۹} حکایت می‌کند:

آدمیانی با دو بال و گاه چهار بال و دوسر، که برخی‌شان ذکور و پاره‌ای دیگر اناث، و بعضی نیز آمیزه‌ای ازین دو

بودند؛ نیز مردانی با دست و پا و شاخ بز، و گروهی با پای اسب؛ و باز کسانی به هیئت سانتور، که از پیش چون آدمیان و از پس به اسب می‌مانستند. و گاوانی با سر آدمی و سگانی با چهار تن و دم ماهی، و اسبانی که سر سگ داشتند، همچنان که آدمیان و ددانی که سر و تن اسب و دم ماهی داشتند، و جاندارانی دیگر با ابدانی آمیخته از جانورانی چند.^{۲۰}

از جمله عوامل مهم در انتقال تأثیرگذاری، «تأثیرپذیری» (receptivity) است، و چنان‌که خاطر نشان کرده‌اند، کِرت، «که عرصه عکس‌العمل اروپا در برابر توسعه شرق است» دقیقاً به گواهی آثار و بقایای به جامانده در زیر شهرهای این جزیره از آنجا که پیش‌ترها در تکامل فرهنگ‌های روستایی دوران نوسنگی غرب آسیا و مصر پیش از فراغنه تأثیر گذاشته بود متغیلاً تأثیر نخستین تمدن‌های بیگانه را پذیرفت. به این ترتیب، فرهنگ کرت برای پذیرش مظاهری از تمدن همچون کشاورزی سازمان‌یافته، آبیاری، اهلی کردن جانوران، سفال‌گری، بافندگی و فلزکاری آماده‌گی تمام داشت. تماس با چنین ابزار و فنون بی‌سرعت به کاربردهای مشابهی در گستره‌ای وسیع انجامید، و انگیزه این تحولات به صورت عامل ثابتی باقی ماند که در دوره‌های مختلف از اوج و حضيض بی‌نصیب نماند. به اعتقاد لارنس، شمار کثیری از عناصر معماری موجود در فصرهای کرت مشخصاً از فرهنگ‌های فرامرزی الهام پذیرفته‌اند. برای نمونه، عناصر موجود در دوره‌های نخست، وام‌دار سوریه، و عناصر دوره موسوم به «میانه سوم» مرهون فرهنگ مصرند.^{۲۱} علاوه بر آن، سوای معماری، دیگر شواهد موجود از تأثیرگذاری فرهنگ مصر بر هنر کرت حکایت می‌کنند.^{۲۲} سفال‌های به دست آمده در موکینانه بی‌تردید از تماس هنری فرهنگ آن سرزمین خاور نزدیک، حکایت دارد.^{۲۳} از آن گذشته، نظیر راهروهای مسقف و حجره‌های باریک و گوشه‌دار مقبره‌هایی که در موکینانه دیده شده است فقط در مقابر سوریه، فلسطین و قبرس یافت می‌شود.^{۲۴} از سوی دیگر، اوانس نشان داده است که معماری مقبره / معبد در کنوسوس از یکی از ساختارهای معماری فرمانروایی میانه، نظیر مقبره کاکمت (خاخه‌مت) در آسوان تأثیر پذیرفته است،^{۲۵} و در یکی از مقابر کرت سنگ‌هایی خاتمی یافت شده که از روی تخم‌های مصری نسخه‌برداری شده‌اند.^{۲۶} شگرد نقاشی دیواری اصیل (در برابر رنگ‌های لعابی روی گچ خشک مصر) پیش از همه در سده هجدهم قبل از میلاد در العلاخ سوریه دیده شده است.^{۲۷} و این در حالی است که، به اعتقاد و بستر در از هومر تا موکینانه، سبک ناتورالیسم در معماری و نیز بخشی از موضوعات و مضامین آن سبک همچون میمون و گربه شکارگر با تأثیرپذیرفتن از دودمان هجدهم فراغنه‌ای مصر باب شد.^{۲۸} اساساً، می‌توان با قول کم و بیش آمیخته به اغراق یوسفوس، تاریخ‌نگار سده نخست میلادی، هم صدا شد که «در دنیای یونان همه چیز نو است، و قدمت آن از حد دیروز یا پریروز دورتر نمی‌رود؛ مورد اشاره من در اینجا بنای شهرها، اختراع هنرها و صناعات و مدون ساختن قوانین است.»^{۲۹}

هرگز به قطع نمی‌توان معین کرد که مضامین مشخص شرقی چگونه به غرب راه یافتند، اما می‌توان پذیرفت که در همه حال جریانی مستمر وجود داشت که گهگاه مهاجرت، تجارت و فتوحات سبب تحکیم آن می‌شد. از آنجا که یونان یکی از دو مولفه عمده تمدن مغرب زمین به‌شمار می‌آید، بی‌مناسبت نیست پرسیم دین یونانیان به مشرق زمین در پرتو پژوهش‌های اخیر چه بوده است. اکنون با استفاده از حجم قابل توجهی از مدارک

می‌توان گفت شمال سوریه، فنیقیه و مصر یا یونان روابط بازرگانی داشته‌اند. همین منابع به ما در شناسایی نوع کالایی که مبادله می‌شدند کمک کنند.^{۳۱} هومر در ابیاد (سرود ۲۳، ابیات ۷۴۰ به بعد) یک ظرف نقره فنیقی را می‌ستاید و از آن با عنوان «لطیف‌ترین شیء دنیا» یاد می‌کند، و در ادیسه نیز به جام لب طلایی از نقره اشاره دارد که فرمانروای صیدون^{۳۲} به منه‌لانوس^{۳۳} داده است. باز به نقل از ابیاد (سرود ۶، ابیات ۲۸۹ به بعد)، پاریس ریسندگانی از صیدون برای هلن به کار می‌گمارد تا ندیم او باشند. ظروف برنجی با نقوش برجسته متعلق به صنعتگران فنیقی در المپیا و دلف و جاهای دیگر پیدا شده است، همچنین مهرهای استوانه‌ای متعلق به قرن هشتم شمال سوریه در دلوس و یک تعویذ فنیقی در گوری در آتن و یک طبل برنز در غار ایدانه آن واقع در کرت به دست آمده است.^{۳۴} اشیاء ساخته شده از عاج بخش دیگری از هنرهای مورد توجه غربیان بوده است؛ درین میان به آن دسته که نقش شیر و شکارش را بر خود دارند و متعلق به نواحی مرکزی ایتالیای اوایل سده هفتم قبل از میلادند به صنعت‌گران شرق زمین نسبت شده‌اند؛ فزون بر این، پژوهش‌گران به تأثیر خاص هنر فنیقیان بر هنر اتروسکا اشاره کرده‌اند.^{۳۵} تأثیر بازرگانی را می‌توان در آن دسته از واژه‌های یونانی که ریشه فنیقی دارند بازشناخت، از جمله واژه یونانی «چیتون» به معنای جامه ماخوذ از واژه آرامی «کی‌نانا» ست، به معنی «قبای کتانی» همین‌طور معادل‌های کتان، وزن و پول (منا - مینا^{۳۶}) طلا و مس، شهاب‌سنگ (بیتلوس)، و دیگر اقلامی که به درجات بالاتری از قوای انسانی مربوط‌اند، از قبیل «نابلا»، آلت موسیقی زه‌دار با ۱۰ تا ۱۲ سیم، و «بایبلوس» یا کتاب که کلمه انجیل^{۳۷} مأخوذ از آن است.^{۳۸} و همچنین واژه «گیلوس»، که نوعی کشتی بوده است^{۳۹}، و ارتباط این همه با دریانوردی روشن می‌سازد. حقیقت امر آن است که در اواخر سده هشتم پیش از میلاد، یونانیان حتی القبای فنیقیان را نیز وام گرفتند.^{۴۰} به باور بعضی از صاحب‌نظران، صنعت استخراج معدن را نیز شاهزاده‌ای فنیقی موسوم به کادموس (مأخوذ از «که دم» به معنای «شرقی») به یونان آورد. به تدریج که تیرگی حاکم بر مراحل آغازین علوم یونانی زدوده می‌شود، می‌توان با اطمینان بیشتر عناصر مشخصی را برشمرد که تمدن یونان در حوزه‌های ریاضیات، نجوم، هیئت^{۴۱} و طب^{۴۲} از مصر و کلدیه به عاریت گرفتند. ارسطو مبادی علوم ریاضی را به کاهنان مصری اسناد می‌دهد که در اوقات فراغت خویش به چنین اموری می‌پرداختند. طالبس پاره‌ای از قواعد مربوط به مساحتی زمین را در یونان فراگرفت، و قولی، کیهان‌شناسی وی را می‌توان مقبوس از مدارک مصری متقدم دانست. «به زعم کورنفورد، وی همچنین فن استهلال را مستقیماً یا غیر مستقیم از بابل آموخت که بر اثر آن توانست یک مورد کسوف را پیش‌بینی کند.^{۴۳} به اعتقاد هرودت (پاره ۲، ص ۱۰۹) یونانیان تقسیم‌بندی دوازده روز را از بابلی‌ها فراگرفتند، همچنان که استفاده از ساعت آفتابی (پولوس) و صفحه (گنومون) را. ارسطو در سال ۳۳۱ پیش از میلاد شاگرد خویش کالیس‌تن را مکلف نمود تا در باب نجوم کلدانیان تفحص کند.^{۴۴} تأثیرگذاری اندیشه‌های مصر بر یونانیان از حدود نیمه سده هفتم قبل از میلاد، در پی تأسیس یک شهرک یونانی در نائوکراتیس در دلتای رود نیل، آغاز شد، و از آن پس آیین بعضی خدایان مصری در جزایر یونان رواج یافت، تا آنجا که اسرارالوزیس^{۴۵} را دارای منشأ مصری دانسته‌اند.^{۴۶} رابطه میان نظام فکری فیثاغورثیان و مشرب اورفه از سویی و دین پارسیان از سوی دیگر بسیار محل نزاع بوده و تنها در سالیان اخیر بر سر آن توافقی حاصل شده است.^{۴۷} هم‌اکنون در پرتو تحقیقات به عمل آمده با قطعیت بیشتری می‌توان بر تأثیر مادها صحه گذاشت، چه در حدود تاریخ جنگ مادها، کتابی مشتمل بر طلسمیات و اوراد و عزایم،

منتسب به مُغی بنام اُستانس، در یونان دست به دست می‌گشت، (واژه "ماژیک" به معنای جادو مشتق است از "ماژ" که تحریف شده "مجوس" یا "مغ" است.) لنور مانت در کتاب جادوگری در کلده مدعی است که در پی نشر آن کتاب مناسک باستانی و ابتدایی گونه‌تیا منسوخ شدند.^{۲۷} واژه یونانی "لکانی" به معنای جام غیب‌گویی^{۲۸} از یک واژه بابلی - لاهان نو - اشتقاق یافته است؛ به علاوه، واژه یونانی «فیاله»^{۲۹}، به معنای شرابی که به نشانه پیشکش به خدایان بر خاک ریخته می‌شود،^{۵۰} به همان ترتیب ظاهراً در قرن هفتم پیش از میلاد از آشور به یونان راه یافته است.^{۵۱} ازین همه دشوارتر، اما، گمانه زدن در باب عناصری است که دین یونان در دوران پیش از هومر از شمال سوریه به عاریت ستانده با این همه، دور نیست که ایشتر یا آستارته در پیدایش اسطوره آفرودیت مؤثر بوده باشد، که موافق افسانه از دریایی نزدیک کوئرا سربرآورد. آفرودیت زاده نطفه‌ای است که اورانوس (آسمان) به دریا ریخت که بر اثر آن کفی پدید آمد، و آفرودیت از آن کف (آفروس) زاده شد. این داستان یادآور افسانه آنو^{۵۲} می‌هورایی در اساطیر بابلی است، که آسمان زمین را بارور کرد، و متعاقب آن دختری زاده شد. به این ترتیب آفرودیت لقب «آسمانی» را از پدرش کسب کرد.^{۵۳} گفته‌اند که پورفور یون پادشاه فنیقیه مناسک آفرودیت اورانیا را رواج داد. پورفور یون را باید تجسم تجارت فنیقیه دانست، چرا که نامش به معنای «شاه ارغوانی»^{۵۴} است، و می‌دانیم که پارچه‌های ارغوانی یکی از صادرات عمده فنیقیه بوده است. موافق نظر هرودت، قدیمی‌ترین محراب اورانیا در آسکالون قرار داشته است، و مطابق روایت پوسانیاس، آشوریان نخستین مردمانی بودند که پرستش اورانیای «آسمانی» را نهادینه کردند. (نور ووناش در باورهای میتانی و وارونا در وداها «آسمان فراگیر»؟) بر طبق گفته هرودت، زمانی که پرستش آفرودیت از سوی فنیقیان از سوی فنیقیان سوریه در کوئرا رواج یافت، معبد او سالها پس از آن تا زمان پوسانیاس به همان نام خوانده می‌شد.^{۵۵}

نظیر ایزد بانوی اساطیر کِرت، که عموماً به هیئت بانوی جانوران توصیف شده، و در نشان خاتم‌های متعلق به دوره میانه تاریخ کِرت در تریادای مقدس و کنوسوس^{۵۶} به دست آمده، ادامه اساطیر میتانی است که در حال نگهداشتن دو شیراز پاهایشان تصویر شده است...^{۵۷} نمونه دیگری نیز به دست آمده است که یک الهه کِرتی را نشان می‌دهد.^{۵۸} و معنای آن احتمالاً این است که وی مانده‌ای آسمانی را تقدیم می‌کند، چرا که قاب عاج تختی متعلق به قرن چهاردهم تمدن اورگاریت^{۵۹} نیز نقش شاهی است که از ایزد بانوی شیر می‌نوشد.^{۶۰} کنیه لوگال زاگه‌سی، فرمان‌روای سومر، چنین بوده است: «زاده‌نی سابا، پرورده شیر مقدس نین هورساگا»^{۶۱} الواح آستارته^{۶۲}، که در یونان پیدا شده، زنی را نشان می‌دهند که تن خود را با دست پوشانده است. این الواح همه قالب‌گیری شده‌اند و تصور می‌رود به لحاظ هنری و تکنیکی از فرهنگ سوریه تأثیر پذیرفته باشند.^{۶۳}

به هر تقدیر، اسطوره پرسه‌فون^{۶۴} آشکارا یادآور سفر ایشتر به جهان مردگان است، نظیر بعل^{۶۵} در اساطیر اوگاریت، که اگر متقاعد می‌شد از غذای عالم مردگان بخورد می‌بایست تاوان بازگشت از آنجا را بپردازد؛ عیناً همان‌گونه که پلوتو^{۶۶} با نیت مشابهی پرسه‌فون را وسوسه کرد تا از دانه انار تناول کند.^{۶۷} این که پرسه‌فون، به خلاف بعل، آدنیس^{۶۸}، آتیس، ازیریس^{۶۹}، و تموز^{۷۰} مؤنث بود، چندان مهم نیست؛ آنچه اهمیت دارد آن است که او دختر محبوب دمه‌تر است، و غیبت وی از زمین به خشک‌سالی موسمی زراعات منجر می‌شود. ویژگی مهم شرقی مراسم هبوط و رستاخیز دمه‌تر گودال یا چاله‌ای بود که زنان شرکت‌کننده به درون آن می‌رفتند، و «مِگار» نامیده می‌شد، و مراد از آن قصر یا صومعه نبود، بلکه، همان‌گونه که گفته‌اند، مقصود از آن معنای قدیم این کلمه

در زبان سامی بود، یعنی غار، که ضبط عبری آن مغارا و عربی آن مغاره بوده است.^{۷۱} نظایر این را می توان در اسطوره های باستان جست و جو کرد که پرسه فون و آذنیس را به یکدیگر پیوند می دهند، چرا که نزاع میان پرسه فون و آفرودیت بر سه آذنیس یادآور جدال ایشر و آلتو بر سر تموز در دنیای مردگان است. علاوه بر آن، چنانکه فریزر در شاخه زرین گفته است. حکم زئوس دایر به این که آذنیس باید وقت اش را روی زمین و زیر آن تقسیم کند «صرفاً روایت یونانی ناپدید شدن و بازگشت سالانه تموز است.»^{۷۲} تردیدی نیست که آذنیس اصل شرقی دارد، زیرا این اسم مأخوذ از «آذن» فنیقی است که خدایگان معنی می دهد. این که پوسانیاس او را دارای اصل و نسب آشوری می دانسته^{۷۳} به این احتمال قوت می دهد که آذنیس به واقع همان تموز است که اسم اش جای لقب او را گرفته است. تموز و آذنیس هیچ یک مستقلاً رب النوع نبودند، زیرا هیچ کدام شان معبد خاص خود نداشتند: آذنیس در بقعه فنیقی آستارته در بابلوس مورد پرستش بود^{۷۴}؛ و بقعه تموز احتمالاً در معبد اینانا - ایشر واقع در ارخ بوده است. سوگواری و بزرگی اصلی مناسک آذنیس و تموز سوگواری بود، و سافو^{۷۵} نیز در ۶۰۰ قبل از میلاد به این بزرگی اشاره دارد. پنزدهمین راعوی تئوکریت^{۷۶} مشتمل بر زفایه ای است در احیاء آذنیس و وصلت دوباره او با آفرودیت. ازیریس مصری را نمی توان مانند بقیه در زمینه اسطوره شناسی تطبیقی مطرح کرد، زیرا گفته اند برخی تفاوت های اساسی در پایگاه و شخصیت او ملاحظه می شود، از جمله آن که وی رب النوعی فانی نبوده، بل خدایی مرده بوده است؛ دیگر آن که وی هرگز آزاد نشد و به میان زندگان بازنگشت؛ اما حتی درین جا نیز باید به شباهت چشم گیری اشاره کرد، و آن این است که دشمنان ازیریس و تموز به صورت گراز مجسم شده اند، و گراز حیوانی است که در جشن سال نو بابلی ها به نشانه رهایی رب النوع از دنیای مردگان قربانی می شد^{۷۷}، و باز یک گزار بود که آذنیس راکشت^{۷۸}، و باز به قولی خوک ها را به درون شکافی می کشاندند که در آن پرسه فون گل می چید و دسته می کرد^{۷۹}. گرچه «باغ های آذنیس»، که در رساله فایدروس^{۸۰} افلاتون از آنها نام برده شده است در اساطیر بابلی همتایی ندارد، با این حال مسلماً می توان برای بندرهای شکوفای قرار گرفته در بسنر آرامگاه ازیریس همتایی یافت که با احیاء این رب النوع در معبد ارتباط دارد. (این رب النوع با آنکه دوباره زنده می شود، در عین حال داور و فرمان روای مردگان باقی می ماند). مناسک مربوط به آذنیس بیش از آن که صبغه دینی داشته باشد نوعی رسم بود، زیرا زنان به مدت هشت روز از گلدان ها مراقبت می کردند، و زمانی که گل ها پژمرد می شدند. نمثال های آذنیس را در گلدان ها می گذاشتند و به دریا یا چشمه می انداختند.^{۸۱} درست همان گونه که آیین تموز مدت های مدید در قلب مراکز ادیان توحیدی به حیات خود ادامه داد - از جمله در اورشلیم چنان که از کتاب حزقیال نبی (۸/۱۴) پیداست، و در حران تا سده های میانه^{۸۲} - آیین آذنیس نیز به آتن، انطاکیه و اسکندریه راه یافت.^{۸۳} زروم پرستش آذنیس در بیت اللحم را ثبت کرده است، و همین انسان شناس بلند مرتبه ای مثل فریزر را بر آن داشته تا بگوید «جشن عید پاک در بزرگداشت مردگان و ظهور مجدد عیسی مسیح با مراسم مشابه تجلیل از مردگان و رستاخیز آذنیس پیوند دارد.»^{۸۴} اما درین زمان آیین آتیس در فریجیه، که مشابهت تام با آیین آذنیس دارد. قطعاً رواج بیشتری داشته است، زیرا این آیین به رُم نیز راه یافت، یعنی جایی که همه ساله کشیش ها در روز ۲۲ مارس با قمه زنی و رقصیدن به دو درخت کاجی که شمایل آتیس به آن بسته بود مراسم سوگواری برپا می کردند برای سی بله، که روحانیون فریجیه او را می پرستیدند و پاس می داشتند. معبدی ویژه در ۱۹۱ قبل از میلاد در پالائینه^{۸۵} بنا کردند، اما رومیان مجاز نبودند

این الهه را با رعایت مراسم شادخواری فریجیان ستایش کنند.^{۸۶} مردمان باستان آتیس معشوق سی‌بله را نه تنها همتای آذنیس معشوق آفرودیت می‌دانستند^{۸۷}، بلکه ظاهراً آیین‌های مربوط به آذنیس، آتیس و ازی‌ریس در دوران متقدم مسیحیت با یکدیگر آمیخته شدند.^{۸۸} در زمان سلطنت بطلمیوس دوم (از ۲۸۳ ق. م. به بعد)، آذنیس به مثابه تجلی دیگری از ازی‌ریس در کاخ سلطنتی اسکندریه مورد پرستش بود، و تثوکریت و صف جالبی از آیین آذنیس در اسکندریه به دست داده است.

بی‌تردید، آیین‌های مربوط به خدایان اسکندرانی تحت نفوذ گسترده بطالسه به غرب راه یافت. سراپیس^{۸۹} که رب‌النوع مجعول خود اینان بود و قالبی یونانی داشت با موفقیتی خیره‌کننده روبرو شد. حتی پیش از مرگ بطلمیوس سوتر در ۲۸۳ قبل از میلاد سراپیومی^{۹۰} در آتن در مقابل آکروپولیس ساخته شد.^{۹۱} زمانی که آگاتوکلس با عروس بطلمیوس اول (۲۹۸ ق. م.) در صقلیه ازدواج کرد، خدایان مصری را رواج داد^{۹۲}، و حوالی سال ۸۰ قبل از میلاد معبدی برای نیایش سراپیس در پوتولی واقع در ایتالیا تأسیس شد.^{۹۳} درین اثنا، آیین ایزیس نیز در حدود سال ۱۵۰ قبل از میلاد به پمپی راه یافت.^{۹۴} پیش ازین، سلوکوس کالی‌نیکوس پرستشگاهی در انطاکیه برای مجسمه ایزیس بنا کرد که بطلمیوس اونرجت از ممفیس برای او فرستاده بود.^{۹۵} در دلوس در سال ۱۶۶ در سراپیومی که سه رب‌النوع مصری - ایزیس، سراپیس و آنویس^{۹۶} - پرستیده می‌شدند^{۹۷}، یکی از سه معبدی که برای این منظور مورد استفاده بود به صورت سراپیوم رسمی شهر در آمد.^{۹۸} شاید عجیب به نظر رسد که آنویس شغال‌سر و راهنمای ارواح در عالم اموات، در خارج از مصر نیز پرستندگانی داشته باشد، اما این رب‌النوع را می‌پرستیدند^{۹۹}، و مدت‌ها بعد از آن کمودوس امپراتور رم، که پرستنده ایزیس بود، سر خود را می‌تراشید و همه جا پیکره آنویس را با خود همراه داشت.^{۱۰۰}

گسترش آیین‌های مصری در سرزمین‌های یونانی به دقت مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است.^{۱۰۱} به تدریج که آیین‌های مصری رُم را تحت سیطره خود در می‌آوردند، یقیناً سنای رُم و متعاقباً امپراتور خطر را حس می‌کردند، زیرا چنان‌که می‌دانیم اقداماتی در جلوگیری از انتشار این آیین‌ها به عمل آوردند. سنای رُم متوالیاً در سال‌های ۵۹، ۵۸، ۵۳ و ۴۸ پیش از میلاد فرامینی دایر به انهدام پرستش‌گاه‌ها و پیکره‌های خدایان اسکندرانی صادر کرد، و باز در سال‌های ۲۸، ۲۱، ۱۹ قبل از میلاد این قضیه از نو پیگیری شد.^{۱۰۲} فقط هنگامی که کالیگولا^{۱۰۳} در حدود سال ۳۸ میلادی معبدی برای ایزیس برپا داشت پرستش این رب‌النوع احیا شد و جنبه قانونی به خود گرفت. مدت‌ها پس از آن کاراکالا در حدود ۲۱۵ میلادی چنین معبدی تأسیس کرد.^{۱۰۴} درین اثنا کیش مزبور همپای گسترش دامنه امپراتوری، به اروپا و حاشیه رود دانوب و حتی اسپانیا نفوذ کرد.^{۱۰۵}

مشهور است که سربازان رومی آیین میترا را به دورترین نقاط امپراتوری خود بردند.^{۱۰۶} بی‌فایده نیست که در عوض آن به بررسی بعضی دیگر از خدایان سوری پردازیم که پرستش آنها به اطراف و اکناف کشیده شد. نخست، ملکارت با نام ملیکوس که در تنگه کورینت پرستندگان چندانی نداشت.^{۱۰۷} سپس بعل، که تحت نام زئوس آتایی ریوس به شکل بومی بعل - تبور به جزیره رُد و صقلیه (سیسیل) راه پیدا کرد.^{۱۰۸} به علاوه، در پوتزولی معبد بعل دمشقی قرار داشت. حداد نیز به جای خود در ایتالیا پیروانی یافت^{۱۰۹}، و در کاوش‌های دامنه جانبی کونوم معبدی از زیر خاک بیرون آمده که به حداد لبنانی اختصاص داشته است.^{۱۱۰} بالاخره آتارگاتیس نیز پس از آن که همسر آنتیوخوس اول معبد او را در هیراپولیس شرکت بازسازی کرد توانست پیروانی پیدا کند.^{۱۱۱}

به قولی، آثار کاتیس در آتن انجمنی داشت که با ایزد مادر آنا تولی شریک بود.^{۱۱۲} تردیدی نیست که آثار کاتیس به اقصی نقاط مغرب زمین رسیده بود، زیرا دیوار نوشته‌ای در بزرگداشت الهه هیراپولیس که قدمت آن به عصر آدریان می‌رسد در شمال انگلستان به دست آمده، و در نوشته دیگر، که به ملکارت و آستارته اشاره دارند، در کورینج، واقع در نیوکاسل، پیدا شده است.^{۱۱۳} پس جای شگفتی نیست که جوونان^{۱۱۴} در شعر سرازیر شدن چنین موج عظیمی از ادیان شرقی به اروپا را به ریختن رود آرنت به تی بر^{۱۱۵} تشبیه کرده باشد. اعتراض جوونان عمدتاً به زبان، آداب و موسیقی بود که از طریق اندیشه یونانی رواج یافته بود.

قرائنی که بر تأثیر پذیری دلالت دارند در آثار قدیمی‌تر یونانیان از وضوح چندانی برخوردار نیستند، و باید دلایل خود را بر مشابهت‌ها و مقایسه‌های دقیق استوار کنیم.

برای نمونه، اخیراً این نکته روشن شده است که هزیود، خلف شعری هومر، از متن کوماری، که متنی شرقی است، در تصنیف اسطوره‌های اورانوس، کرنوس و زئوس استفاده کرده است.^{۱۱۶}

خصوصیات مشترک میان افسانه هوریایی و یونانی را چنین بیان کرده‌اند: «جدا شدن قدرت‌مند آسمان از زمین، نزاع میان نسل‌های خدایان، تلاش رب‌النوع پیر برای از میان بردن فرزندان و مضمون عقیم کردن، همچنین بارور شدن زمین از طریق الت تناسلی منظومه یک رب‌النوع پیر، پدید آمدن «یک کودک سنگی»^{۱۱۷}، و موجودی به نام آپلاری، همان اطلس اساطیر هوریایی، که آسمان و زمین را بر دوش دارد»^{۱۱۸} بالطبع انتظار می‌رود که یونانیان بعضی افکار و عقاید را از جتی‌های آنا تولی که نزدیک‌ترین همسایه‌های شرقی آنان بودند به ارث برده باشند. به روایتی، یک امیرزاده آخایی^{۱۱۹} در حدود سده ۱۴ قبل از میلاد از دربار حتی‌ها دیدار کرد تا تعلیم پرورش اسب و ارابه‌رانی ببیند.^{۱۲۰} البته اعتبار این نضیه موقوف به آن است که ما آهیاوای مندرج در متون جتی را همان یونانیان آخایی یا موکینیایی فرض کنیم.^{۱۲۱} ما در جای خود از پیش نمونه‌های شرقی اطلس و هرکول یاد خواهیم کرد، اما در این جا به این نکته اشاره می‌کنیم که دین یونانیان دو یا سه عنصر مشخصاً آنا تولی را جذب نمود: کیش سی‌بله از کوریا باس الهه هوریایی منشعب شده و در متون هیروگلیفی به این مسأله اشاره شده است.^{۱۲۲} و زنبور ایزد بانوی مادر در اسطوره‌های جتی‌ها، که تلی پی‌نوس، خدای جوان باروری زمین را نیش می‌زند و او را از خواب بیدار می‌کند.^{۱۲۳} از آن پس آیین زنبور مقدس از جایگاه خاصی در یونان برخوردار می‌شود.^{۱۲۴} علاوه بر این‌ها، منشأ دیونیوس، که در دوره متأخر اسطوره‌های یونان ظاهر شد، را دیون سلیس فریجی دانسته‌اند، همچنان که زئوس و سمله به دیوس و زمه‌لو که والدین رب‌النوع فریجی بودند نسب می‌برد.^{۱۲۵} زئوس هورکیوس را با آذرخش دو شاخه منبعث از الگوهای شرقی دانسته‌اند، و در همان حال زئوس کاریان را با تشوب - حداد، خدای آب و هوا، تقریباً یکسان دانسته‌اند.^{۱۲۶} آیین تشوب در قالب ژوبیتر دولی چه‌نوس در دوران تمدن رُم نیز ادامه یافت، و در همان حال رب‌النوع مردمان آنا تولی نشان خود را بر شکل باستانی آپولون در کنار شیر به جا گذاشت.^{۱۲۷} رِسپ [خدای] شعله‌ور در یک نوشته دوزبانه همان آپولون قلمداد شده است.^{۱۲۸} در منظومه‌ای که در شوش به دست آمده، آپولون پانوپتس «کسی جز رب‌النوع شرقی خورشید نیست»^{۱۲۹} گمان می‌رود لئو، مادر آپولون، که او را در لسیا زاید، در اصل یک ایزد مادر آسیایی بوده باشد، چرا که نام وی، لئو، مشتق از لفظی لسیایی است. «الادا» - به مبنای بانو یا ملکه.^{۱۳۰} باز در نوشته دیگری که به دو زبان فنیقی و یونانی است، ملکارت و هرکول هوبتی یکسان دارند.^{۱۳۱} این نشان می‌دهد که افسانه مرگ

هرکول بر آتش روی قلعه ثوتتا در آیین سالیانه آفر و ختن کومه‌های آتش برای ملکارت در تابر ریشه دارد.^{۱۳۲} چنین می‌نماید که در سیلی سیبا نیز هرکول تداعی کننده سانداى بوده است.^{۱۳۳}

این نکته به هیچ وجه همانندی‌های میان خدایان یونانی و شرقی را به پایان نمی‌برد. آنچه در اینجا مطمح نظر است نشان دادن حدود و گستره نفوذی است که از حد هنری بسیار فراتر می‌رود. امید می‌رود نمونه‌هایی که آورده‌ایم بطلان دین عقیده را نشان دهد که می‌گوید: «فرهنگ ندرتاً چیزی بیش از پاره‌ای از اجزاء زبیتی را جذب می‌کند، زیرا التزام بیشتر، قبول باورهای دینی بیگانه را به دنبال دارد.»^{۱۳۴}

در قلمرو هنر، ویژگی‌هایی همچون سرسرای ستون‌دار، نظم قوینه‌ای سرستون‌ها و سنگ‌فرش کف همه را یونانیان از طرق به ارث برده‌اند.^{۱۳۵} اشیاء منقول از اورارتو، واقع در آن سوی سرزمین جتی‌ها به یونان و حتی اورارتو راه یافتند، و عمدتاً اشیایی از جنس مفرغاند به شکل protomes جانوران که از canidron جدا شده‌اند.^{۱۳۶} صنعت‌گران اژه نه تنها از این اشیاء اقلام مشابه گلی ساختند، بلکه محقق شده است که گوزه‌گران یونانی از الگوهای منسوجاتی تقلید می‌کردند که از سرزمین دور دست عیلام - نیای ایران - دریافت می‌کردند.^{۱۳۷}

بعدها نیز زمانی که آتنی‌ها در پلاتانها غنایم ایران را تصرف کردند ظاهراً از سرپرده خشاپارشا به عنوان اتاق رخت‌کن تئاتر استفاده کردند، و از آن پس بنایی که به این کار می‌آمد نام اصلی خود را حفظ کرد.^{۱۳۸}

صنعت‌گران باستان، همان‌گونه که در زمان ما نیز دیده می‌شود، نه تنها آثار صنعت‌گران سرزمین‌های دیگر را می‌ستودند، بلکه پادشاهان نیز، که حامیان‌شان بودند، مجذوب بناهایی بودند که معماران خارجی به امر ایشان می‌ساختند. از باب مثال، هومر معماران را در زمرة مهمان‌های خارجی منظور می‌کند (ادبیه، سرود ۱۷، آیات ۶ - ۳۸۱)، همچنان که در مکتوبات ماری تقاضانامه‌ای است دایر بر دعوت از سازندگان ارابه و نیز معمارها جهت مرمت دیوارهای شهر^{۱۳۹}. این را نیز می‌دانیم که اسرای سوری در معبد آمون برای توتمس سوم لباس می‌دوخته‌اند.^{۱۴۰} همچنان که عبرانیان پیش از خروج^{۱۴۱} برای مصریان ساختمان‌سازی می‌کرده‌اند (سفر خروج، ۱، ۲)، و فنیقیان معبد سلیمان را ساخته‌اند.^{۱۴۲} سلیمان نبی هم فنیقیان را برای کشتی‌سازی و تأمین نفقات و خدمه آن در دریای سرخ به کار گرفت (پادشاهان^{۱۴۳}، بخش اول، ۹، ۲۶ به بعد)؛ بعدها نیز سنخ‌ریب^{۱۴۴} درودگران فنیقی را برای ساختن کشتی‌های جتی در خلیج فارس به کار گمارد.^{۱۴۵} آحاب^{۱۴۶} معبد بزرگ دمشق را می‌ستود و به دستور او از محراب آن برایش نمونه‌برداری کردند (پادشاهان ۲۷، ۱۶، ۱۵ به بعد). متعاقباً، اسارهاذن در ۶۷۶ ق. م. از پادشاهان هاتی خواست پایتختی برای او بسازند؛ او پس از آن که شهر ساخته شد اسرای خود را در آن اسکان داد.^{۱۴۷} نیگلات پلیسر سوم می‌دوخته‌اند،^{۱۴۸} همچنان که عبرانیان پیش از خروج برای مصریان ساختمان‌سازی می‌کرده‌اند (سفر خروج، ۱، ۲)، و فنیقیان معبد سلیمان را ساخته‌اند.^{۱۴۹} سلیمان نبی هم فنیقیان را برای کشتی‌سازی و تأمین نفقات و خدمه آن در دریای سرخ به کار گرفت (پادشاهان^{۱۵۰}، بخش اول، ۹، ۲۶ به بعد)؛ بعدها نیز سنخ‌ریب^{۱۵۱} درودگران فنیقی را برای ساختن کشتی‌های جتی در خلیج فارس به کار گمارد.^{۱۵۲} آحاب^{۱۵۳} معبد بزرگ دمشق را می‌ستود و به دستور او از محراب آن برایش نمونه‌برداری کردند (پادشاهان، ۲، ۱۶، ۱۵ به بعد). متعاقباً، اسارهاذن در ۶۷۶ ق. م. از پادشاهان هاتی خواست پایتختی برای او بسازند؛ او پس از آن که شهر ساخته شد اسرای خود را در آن اسکان داد.^{۱۵۴} نیگلات پلیسر سوم می‌گوید که به فرمان وی در کالاح قصری از چوب سرو و رواقی به سبک کاخ‌های جتی برای شادی او ساختند.^{۱۵۵} همو اذعان

دارد که وی ناگزیر از آن شد «مردمان گوناگون با ملیت‌های مختلف» را به کار تأسیس معبداته منانکی به کار وادارد. ۱۵۶ بخت‌النصر^{۱۵۷} (۵۶۲ - ۶۰۴ ق. م) یک هزار تن صنعتکار و آهنگر را از یهودیه به بابل انتقال داد (پادشاهان، بخش ۲، ۱۵ - ۱۴). برده‌یی یونانی به نام آگی‌سالا اجیر شد تا stupa کانیس کا در پیشاور را در قرن نخست میلادی بسازد. ۱۵۸ در ایران، به گواهی عناصر ناهمگون مشهود در ساختمان پرسپولیس در عصر هخامنشیان، استفاده سنتی از صنعت‌گران خراج‌گزار بسیار زودباب شد. از جمله مدارکی که بر این مدعا دلالت می‌کند لوح بنایی است که در آن داریوش اول می‌گوید سنگ‌نگارها را قونیه و سارد، و کارگران کوره‌های آجرپزی را از بابل قونیه، و عاج‌کارها و زرگرها و دیوارآراها از مصر آورده است؛ و می‌افزاید که صنعت‌گران ساردی در امر عاج‌کاری، و مادها در طلاکاری و دیوارآرایی مشارکت داشته‌اند. ۱۵۹ زمانی که شاپور اول در سال ۲۶۰ میلادی انطاکیه را تسخیر کرد و جمع کثیری از اهالی آنجا را به سوسیانا انتقال داد. ساسانیان با رجعت به میراث دیرینه پارسی خود بر سنت خود استوار ماندند. ۱۶۰ طبری در تاریخ خود نقل می‌کند که شاپور اول به والربین امپراتور روم فرمان داده بود تا مساحان رومی را جهت ساختن شوشتر و دیگر شهرها اعزام دارد. فردوسی (ترجمه مول، ج ۵، ص ۳۹۲) فید می‌کند که کارهای آبرسانی این شهر به دست یک مساح رومی به نام برنانوس و به امر شاپور صورت گرفته است. موافق دینکرت، که از نوشته‌های دینی ساسانیان است، همین شاپور اول آمیزه‌ای از آثار ادبی یونانی و هندی را در اوستا گنجانید. ۱۶۱ و هنگامی که اسرای خسرو انوشیروان اول در ۵۳۸ میلادی در ساختن حومه جنوبی شهر تیسفون کمک کردند وی همان عمل را تکرار کرد. نام شهر رومیه بود و بر الگوی انطاکیه بنا شده بود و اهالی آن شهر نیز در آنجا سکونت داشتند. ۱۶۲ به نوشته پروکوپیوس^{۱۶۳} (بعد از سال ۵۶۵) خسرو (انوشیروان) ۱۳۰ آثار مرمری شگفت‌انگیزی را از کلیسای انطاکیه برداشته، قصد بازگرداندن آنها را به ایران داشتند. ۱۶۴ تئوفیلاکتوس سیموکاتا، مورخ بیزانسی (بیزنطی) نیمه نخست سده هفتم میلادی می‌نویسد امپراتور یوستینی نیز سنگ‌های یونانی و همچنین معمارهایی که در امر ساختمان‌سازی و طاق زنی مجرب بودند را به دربار خسرو فرزند قباد گسیل داشت، و آنها کاخ سلطنتی را به سبک بیزنطی در نزدیکی تیسفون بنا کردند. ۱۶۵ خسرو پرویز دوم (۶۲۸ - ۵۹۱)، که یکبار در ضیافت امپراتور مورس^{۱۶۶} در هیراپولیس کرده بود، به همین منوال صدها هزار اسیر یونانی و سوری در جنگ فلسطین (۶۱۴) را که بعدها به کار گماشت به نقاط دیگر انتقال داد. ۱۶۷ پرسشی که به ذهن می‌آید این است که آیا بیزنطه هم در همان زمان از معمارهای شرقی استفاده می‌کرده است یا خیر، زیرا طاق ضربی هشتی کاخ بزرگ امپراتور قسطنطنیه به سبک شرقی بدون استفاده از قالب زده شده است. یعنی سبکی که در آن دوایر آجری به دیوار پایانی تکیه‌ای شیب مانند دارند. ۱۶۸ حوالی این زمان (۴ - ۵۵۳ میلادی) در بیزنطه پرورش نوعان کشف شد، و آن هنگامی بود که دو راهب چینی تعدادی کرم ابریشم را از منطقه سری‌نادا یا دره آکسوس، که تا آن زمان صنعت مزبور را همچون رازی حفظ کرده بود، به خارج قاچاق کردند. ۱۶۹ تا پیش از آن، تنها نوع ابریشمی که مغرب زمین می‌شناخت «بام بیگس» وحشی بود که از جمله در کاس در سده سوم پیش از میلاد با تراشیدن پیله کرم ابریشم به دست می‌آمد. اما ابریشم معروف به مادی حتی در زمان هرودت و گزنوفان مورد مصرف داشت، و به قولی اسکندر جامه موسوم به مادیک را از مادها اقتباس کرده بود. در پی دیدار سفرای چین در سال‌های ۱۲۸ و ۱۱۵ پیش از میلاد راهی معروف به جاده ابریشم میان چین و پارت ساخته شد، هر چند پرورش ابریشم واقعی یا سربیکا تا مدتی

بعد از سال ۴۱۹ میلادی که در ختن متداول شد در ایران جایی نیافت.^{۱۷۰} تا پیش از این تاریخ، تولید ابریشم به احتمال قریب به یقین متکی به واردات نخ ابریشم و ابریشم خام بود. منسوجات بیزنطه‌ای (بیزانسی) از پاره‌ای الگوهای ساسانی تقلید کردند، که اینان اقلام دارای چنین الگوهایی را در جنگ به چنگ آورده بودند. به این ترتیب، عاج بربرینی موجود در موزه لوور امپراتور بیزنطه را در حال نشان می‌دهد که پیروزی‌اش بر ایرانیان را جشن گرفته، و ایرانیان نیز در حالی حمل تحف که شکلی از خراج بود نظیر شیر، ببر و فیل از جنس عاج تصویر شده‌اند.^{۱۷۱} عیناً همان‌گونه که ستون هرمی شکل سیاه شالمانصر سوم (۸۵۲ ق. م.) رعایای اسیر آشوری را در حال حمل فیل و حیوانات شاخ‌دار نشان می‌دهد.^{۱۷۲} در سده‌های میانه، منسوجات ساراسنی در بیزنطه با اقبال روبرو شد. برای نمونه، ناصر خسرو در سفرنامه‌اش (حدود ۱۰۵۰ میلادی) آورده است که یک امپراتور یونانی حاضر به مبادله یک صد شهر در برابر یک شهر مصری شد، چرا که تی‌نیس شهر مصری به داشتن پارچه‌های نادر و منحصر به فرد شهرت داشت.^{۱۷۳} چند سال پیش از آغاز سده یازدهم، طرح‌های شرقی با نقش جانوران زینت‌بخش لباس شخصیت‌های نقاشی بیزنطه شد. هر چند بر طبق کتاب تشریفات، جامه‌های ایرانی از زمان برقراری روابط دیپلماتیک دربار مقدونیه با خلفای عباسی در بغداد در قرن نهم بازار گسترده‌ای داشت.^{۱۷۴} دست‌کم، یکی از پیامدهای ارتباطات اولیه، اقتباس نوشته‌ها بر ابریشم‌های بیزنطه در قرن نهم بود، که طی آن نام شهر یاری که پارچه‌های ابریشمی در زمان او تولید می‌شد، همچنین تعلقات دینی او، به شیوه منسوجات اسلامی بر آن نقش می‌شد.^{۱۷۵} در قرن دهم، فرش‌های گران‌بهای ایرانی را به هنگام انجام تشریفات مهم کاخ بزرگ قسطنطنیه پهن می‌کردند.^{۱۷۶}

هر چند صنعت‌گران بیزنطه‌ای برای تزئین بناهای مهم سوریه، نظیر مسجد جامع دمشق (۷۱۵-۷۰۶)^{۱۷۷}، به کار گرفته می‌شدند، و یک سفیر بیزانسی موسوم به تاراسیوس طراح آسیای آبی بغداد در دوره خلافت المهدی (۸۵-۷۷۵)^{۱۷۸} بود و بر کار ساختن آن نیز نظارت داشت، با این حال دیری نپایید که آثار تأثیر متقابل آن بر قسطنطنیه بیزنطه در زمان حکومت لئوی سوم (۴۱-۷۱۷ م.) آشکار شد. لئو یک سوری عرب زبان بود که زمانی به خدمت سربازی درآمده بود، و یک وقایع‌نگار یونانی او را «متمایل به ساراسن‌ها» توصیف کرده است زیرا با صدور حکمی در سال ۷۲۶ امر به انهدام کلیه شمایل‌های کلیساهای مسیحیان داده بود، و ازین رو بت‌شکن به شمار می‌آمد. حکم لئو علی‌الظاهر در پی فرمان مشابهی از سوی یزید دوم در سال ۷۲۳ صادر شده بود، و در زمان همو بود که مسجدی در قسطنطنیه بنا شد.^{۱۷۹} شایان توجه است که شورای مبارزه با بدعت گذاری، که در سال ۷۵۴ تشکیل شد، منصور یا یوحنا، به طریق دمشق (متوفی به سال ۷۴۹) را به خاطر دفاع از استفاده از شمایل در هنر دینی تکفیر کرد.^{۱۸۰} این که وی را دقیقاً به دلیلی مغایر با دلیل اقامه شده علیه لئوی سوم، «ساراسن مشرب»^{۱۸۱} دانسته‌اند نشان می‌دهد که نویسندگان بیزنطه تصور مخدوشی از طرز تلقی مسلمانان در خصوص هنرهای تمثیلی داشته‌اند. به هر تقدیر، یوحنا در مورد عداوت مسلمانان نسبت به شمایل حرفی برای زدن ندارد.

چنانچه بتوان به منابع شرقی اعتماد کرد،^{۱۸۲} امپراتور نِسفُوروس اول (۱۱-۸۰۲) خود نسب به اعراب بین‌النهر می‌برد، و این به ما کمک می‌کند دلیل اشتیاق او به ثروت عظیم ثوفیلوس (۴۲-۸۲۹) را، در فاصله کم‌تر از یک نسل، دریابیم. امپراتور مزبور فرمانی صادر کرد که بر طبق آن شهروندان که با ایرانیان ازدواج

می کردند مورد حمایت قرار می گرفتند؛ خود او خواهرش هلنا را به همسری تئوفیلوس درآورد که از رهبران برجسته ایرانی بود و مدعی بود اصل و نسب ساسانی دارد.^{۱۸۳} سفیر تئوفیلوس موسوم به یوحنا یسین سلی با پایان یافتن مأموریت اش در بغداد در سال ۸۳۵ در بازگشت از آنجا توصیفی پر آب و تاب از کاخ خلیفه برای امپراتور بیان داشت، و امپراتور تحت تأثیر شگفتی های آن کاخ فی الفور کلیه و بزرگی های آن را بازسازی کرد به طوری که بر طبق گفته یکی از هم عصران اش^{۱۸۴}، کاخ بریاس که در حومه شهر و در قسمت آسیایی آن ساخته شده بود،^{۱۸۵} «بی هیچ تغییری در نقشه و تزیینات نسخه ثانی کاخ ساراسن بود.» اخیراً بنای ویرانه ای در قوچاق یالی شناسایی شده که نظر به مشابهت اندک نقشه آن با کاخ های عباسیان گمان می رود محل کاخ مزبور بوده باشد.^{۱۸۶} به همین منوال، بناهای ساخته شده در کاخ امپراتوری قسطنطنیه ملهم از بناهای بغداد بودند. به قولی، سالن اجتماعات آن، احتمالاً به سبک مشطه (مشاطه؟) محراب داشته و سنگ مرمرهای الوان، مثبت کاری^{۱۸۷}، و موزاییک در تزیین آن به کار رفته بود. از جمله لوازم کاخ «تخت سلیمان» بود که شیرهای مطلای حول آن به گونه ای تعبیه شده بودند که از حالت خوابیده برخاسته، غرش می کردند. دیگر، درختانی طلائی بودند که بر تخت امپراتور سایه افکنده بودند، و هنگام شرف یابی سفیران، پرندگان مطلای نشسته بر آن آوازی خواندند. صدای آواز ظاهر از آرگ های طلائی برمی خاست که به سفارش تئوفیلوس دو دستگاه و بعدها قسطنطین (۵۹-۹۱۱) یک دستگاه دیگر با چنان پرندگان برای شان ساخته شد.^{۱۸۸} طبق روایات اسلامی، تخت دادگتری سلیمان «باشکوه... اما پرهیبت» بوده است. الدمیری (متوفی به سال ۱۴۰۵) در حیات الحیوان می نویسد تخت مزبور از عاج و مرصع به گوهرهای ذی قیمت بود. گرداگرد آن شیر و چهار نخل طلائی ایستاده بودند، و همچنین مزین بود به طاووس ها و عقاب هایی که دو به دو مقابل هم قرار داشتند، و تاک هایی که خوشه های انگور از آنها آویزان بود.^{۱۸۹} چنین وصفی احتمالاً خیال بافی محض بوده است، اما دست کم در زمان هخامنشیان یک چنین درختانی طلائی و نمادین برای افزودن به جلال و جبروت شاه وجود داشته است.^{۱۹۰} هرودت در تاریخ خود (۲۷ و ۷) وصف درختی را می کند که تا سال ۳۱۶ پیش از میلاد در آرگ شوش قرار داشت، اما به نوشته یک نویسنده دیگر یونانی درخت مزبور آن قدر نبود که حتی بر جیرجیرکی سایه اندازد.^{۱۹۱} خلفای اسلام علاقه به تشریفات دربار و کبکبه دبدبه را به ارث بردند، و به نوشته المقریزی در کتاب التذیرات (۱۴۲۷) در کاخ هارون الرشید در بغداد، همچنین در کاخ فاطمیون مصر تختی به شکل طاووسی مرصع وجود داشت.^{۱۹۲}

خوشبختانه، یک مورخ عرب آن چه را بعدها سفرای بیزنطه به هنگام دیدار از بغداد در سال ۹۱۷ مشاهده کردند ثبت کرده است. اینان پس از گذشتن از میان گارد سواره ای مرکب از یک صد و شصت هزار تن وارد کاخ و داخل معبر زیرزمینی. طاقداری شدند که به تخت گاه المقتدر بالله منتهی می شد. دیوارهای قصر با سی و هشت هزار قطعه آویز تزیین یافته بود، که بسیاری از آنها زربفت های ملبله دوزی با طلا بودند؛ همچنین دوازده هزار و پانصد پرده که «همگی به طرز باشکوهی با تصاویری از جام های شراب و فیل و اسب و شیر و شتر و پرند منقوش بودند. اقالی ها و فرش هایی که زیر پای بزرگان در راهروها و سراسرا پهن بود. سوای آن تعداد که در تالار اجتماعات گسترانیده بودند - بالغ بر بیست و دو هزار قطعه بود. از جمله مناظری که سفیران در سیاحت خود مشاهده کردند سواره نظام داخل قصر بود با یک هزار مادیان، آراسته به زین و برگ طلا و نقره و پارچه های

زربفتی که پشت و کله اسب‌ها را می‌پوشاند. آنها از کنار باغ وحش گذشتند و چهار قلاده فیل را مشاهده کردند که آنها را با زربفت‌های ابریشمی منقوش به نقش طاووس آذین بسته بودند، و بر هر کدام هشت مرد از سند هندوستان همراه با مردان نیزه‌انداز و آتش‌کار سوار بودند، و همچنین یک‌صد قلاده شیر در بند که رام‌کنندگان‌شان آنها را نگه داشته بودند. در «قصر الفردوس» تعداد ده هزار خفتان مطلا بر دیوارهای سرسرا آویخته دیدند، و نیز جوشنی مرکب از ده هزار قطعه مشتمل بر سپرک و خود، و کلاه‌خود و سینه‌بند و پیکان‌ها و ترکش‌های مزین، آن‌گاه، به دارالشجره رسیدند که در آن درختی به وزن قریب به پنج هزار رطل با هجده شاخه و ترکه‌های متعدد همه از طلا و نقره، و برگ‌های الوان از میان خزینه‌ای بزرگ و مدور با آبی زلال رویده بود و پرنده‌هایی از سیم و زر به اندازه‌های گوناگون بر شاخه‌های نشسته، که با وزش باد نغمه‌سرای می‌کردند.^{۱۹۳}

ظروف نقره بلغاری هم زمان متعلق به سده‌های نهم یا دهم، مشخصاً با تأثیرپذیری از فرهنگ اسلامی ساخته شده‌اند به ما امکان آن را می‌دهند که تبحر صنعت‌گرانی که درخت مزبور را ساخته‌اند را به نظر آوریم.^{۱۹۴} دیدار این سفیران در سال ۹۱۷ میلادی، که با تشریفات خیره‌کننده با افتخار سفرای زونه بانوی امپراتور برگزار شد، به هیچ روی آخرین مأموریت از این نوع نبود، چرا که ژمانوس هیئت مشابهی را در سال ۹۲۴ جهت گفت‌وگوهای آتش‌بس و مبادله اسرای جنگی اعزام داشت.^{۱۹۵} اکنون، به دنبال کشف و انتشار اثری از القاضی الراشد (حدود ۷۰ - ۱۰۵۲)، می‌دانیم نزدیک به بیست مبادله میان فرمانروایان بیزنطه و مسلمان صورت پذیرفته است. وی سیاه و توصیفی از هدایای گران‌بها به دست می‌دهد، و حتی گهگاه خط نوشته روی اقلام را هم قید می‌کند؛ سوای منسوجاتی که شرح رنگ و طرح آنها را داده است، همچنین اشیایی که سنگ‌های گران‌قیمت در آنها به کار رفته است، از جمله مهم‌ترین آنها، به لحاظ تاریخ هنر، تعداد یک صد کوزه گونه‌گون میناکاری شده با طلاست که قسطنطین در سال ۱۰۴۵ به المستنصر خلیفه قاطمبون داده است، نیز تعداد یک صد شمعدان نقره، و یک صد و پنجاه بشقاب چینی زرد رنگ که طغرل بیگ پادشاه سلجوقی در سال ۱۰۵۶ به میکائیل استرانی تونیکوس داد، و پنج بشقاب مرصع با شیشه پنج رنگ که میکائیل به مادر المستعصم بالله هدیه کرده بود.^{۱۹۶}

از کلیسای گاستریا، که اکنون در قسطنطنیه^{۱۹۷} به نام مسجد سنجاقدار معروف است، چنین استنباط می‌شود که رابطه‌ای میان معماری عباسیان و بیزنطه‌ای وجود داشته است. مسجد مزبور ظاهراً به دستور یوفروسین، نامادری امپراتور تئوفیلوس، یابه احتمالی به امر مادرزن وی تثوک تیستا بنا شد.^{۱۹۸} با آن که احتمال می‌رود کلیسای یاد شده در قرن چهاردهم بازسازی شده باشد، اما نقشه آن به قبة الصلیبیه در سامره شباهت دارد، که در نیمه قرن نهم به عنوان مقبره خلیفه عباسی به دست مادر یونانی او ساخته شد. نمای بیرونی هر دو عمارت هشت ضلعی است، و مرکز هر طرف مدخل‌های قوس‌دار دارد، اما اندرونی مربعی است که چهار شاخه کوتاه از چهار طرف آن جدا شده به آن طرح خاج می‌دهند. کوتاه زمانی پس از آن، در زمان حکومت میکائیل سوم (۶۱ - ۸۴۷)، برای نخستین بار تأثیر مدخل خمیده، که ویژگی معماری بقیه او بود، در ساختمان دژ آنقوره، که در سال ۸۳۸ از سوی معتصم خلیفه عباسی خسارت دیده بود، پیدا شد.^{۱۹۹} یقیناً در آمیختگی قابل ملاحظه در مناطق مرزی دو کشور پیش آمده است، چرا که دی جنس آکرتیاس، قهرمان ملت بیزنطه، خود فرزند شخصی بود که تبار عرب و یونانی داشت و زمانی اسلام اختیار کرده بود. آکرتیاس مدافع سرسخت و تسلیم‌ناپذیر قلاع مرزی

در مقابل هجوم ساراسن ها بود، و طی نبردی در سال ۷۸۸ کشته شد، و بعدها در سال های ۵۴ - ۱۰۴۲ حماسه ای در تجلیل رشادت های او نوشته شد.^{۲۰۰} گمان می رود که نیای فرهنگی این قهرمان، عبدالله البطان، جنگجوی عرب، بوده باشد که احتمالاً به سال ۷۴۰ در جنگی به قتل رسید.^{۲۰۱} مسعودی در مروج الذهب (۸۷۴) مدعی است که مردمان بیزنطه تصویر این مسلمان نام دار را در کلیساهای شان آویخته بودند.

تقریباً از همان ابتدای نضج اسلام، کراراً میان بیزنطه و دنیای عرب خصومت روی می داد، اما ظاهراً به رغم این همه، جمعیتی مسلمان در قسطنطنیه استقرار یافته بودند. گواه این نکته، وجود بناهای اسلامی است که حسن علی الهراوی در کتاب خود با نام دلالة الزائرين (قرن ۱۲) به آنها اشاره دارد. وی از مسجد جامعی یاد می کند که به دستور مسلمة، فرزند عبدالملک، ساخته شد، و همچنین از مزار امام حسین (ع)، برادرزاده^{۲۰۲} پیامبر اسلام (ص)، که هر دو در همان شهر^{۲۰۳} واقع اند، و نیز مدفن یکی از انصار پیامبر در خارج شهر^{۲۰۴}. کنستانتین پورفیروجنیتوس بنای این مسجد را در پراتوریوم نزدیک میدان عمومی قسطنطنیه به دوره حکومت بالبوس میکائیل سوم نسبت می دهد که، به زعم او، آن را به نشانه لطفی در حق مسلمة برپا کرد.^{۲۰۵} ماسلاک در کتاب مسیحیت و اسلام در زمان سلاطین تردید دارد که مسلمة مغلوب در موقعیتی بوده اند که بتوانند تقاضای لطفی بکنند. این مورخ آنگاه به این نتیجه می رسد که مسجد مذکور متعلق به زمان سفارت ساراسن ها در سال ۸۶۰ بوده است.^{۲۰۶} به هر تقدیر، به احتمال زیاد، زمانی که مسجد در سال ۱۰۲۷ بازگردانده شد، مؤذنی را منصوب کردند تا مؤمنان را به نماز دعوت کند. این عمل پیامد حرکت دوستانه ای میان قسطنطین و الظاهر، خلیفه فاطمی بود، با هدف کسب اجازه برای بازسازی «آرامگاه مقدس»^{۲۰۷} که مدتی قبل به دست سلطان حکیم دیوانه تخریب شده بود.^{۲۰۸} بر اثر غارت این مسجد به دست صلیبیون در سال ۱۲۰۳، آتش سوزی مهیبی در گرفت که، به رغم تلاش های دوستانه جمعیت یونانی شهر، کل منطقه را از بین برد.^{۲۰۹} این که مسجد مزبور کلاً منهدم شده باشد جای تردید است، زیرا به نوشته محی الدین سفیر بی بار در دربار میکائیل پالئونوکوس در سال ۱۲۶۱ از این مسجد در قسطنطنیه دیدن کرده است.^{۲۱۰} به علاوه، اخیراً پاره ای از یک نوشته به خط کوفی به دست آمده که نشان می دهد در نیمه دوم قرن دهم یا نیمه اول قرن یازدهم مسجدی قرون وسطایی در آتن وجود داشته است.^{۲۱۱} می دانیم که در طی دیدار کلاویخواز قسطنطنیه در فاصله سال های ۱۴۰۳-۶، طاق داری، معروف به محمد (ص)، وجود داشته که ۴۹۰ ستون آن را نگه می داشته است،^{۲۱۲} هر چند به حسب ظاهر مذکور فیلوک سنوکس بوده و عنوان دیگر را به سبب نگهداری اسرای مسلمان در مجاورت آن کسب کرده است.^{۲۱۳} حتی در صورتی که مسلمانان این بنا را نساخته باشند، عمارت دیگری موسوم به «سرای پارسی» وجود داشته که احتمالاً در آن واقعه آسیبی ندیده است. این عمارت تقلیدی از کاخ سلاجقه قونیه بود که یونان زمانی که برای سلطان کار می کردند ساخته بودند.^{۲۱۴}

بیزنطه در سده های یازدهم و دوازدهم ناگزیر از مقابله با قدرت جدیدی در جهان اسلام شد. اینان سلاجقه بودند که قلمرو سلطه بیزنطه را به جد محدود ساخته بودند. اما حتی در این مورد نیز رابطه یکسره خصمانه نبود. برای نمونه، جان، برادر امپراتور آندرونیکوس کومونوس (۸۵ - ۱۱۸۰) به قونیه گریخت و اسلام آورد، و با دختر قلیچ ارسلان ازدواج کرد.^{۲۱۵} قلیچ ارسلان دوم (۹۲ - ۱۱۵۵)، احتمالاً در سال ۱۱۶۱، دیداری دوستانه از دربار مانوئل کومه نوس اول (۸۵ - ۱۱۴۳) در قسطنطنیه به عمل آورد.^{۲۱۶}

حاصل این دیدار آن بود که، از سوی، مانوئل «سبب شد کلیسا خدای مسلمانان را مردود نداند»، و با این کار خطر اتهام بدعت‌گزاری را به جان خرید؛ و از سوی دیگر، معروف است که پادشاه سلجوقی هدایایی از قبیل گل‌دان‌های نقره و فنجان‌های طلا^{۲۱۷} که در میان‌شان احتمالاً بعضی قطعه‌های میناکاری وجود داشته است را پس گرفت. اندکی پیش از این، کارهای فلزی مینایی بیزنطه به عنوان الگویی برای ظرف اُرتوکید (۴۴ - ۱۱۱۴) مورد استفاده قرار گرفته بود که هم‌اکنون در موزه اینس بروک^{۲۱۸} از آن نگه‌داری می‌شود. این حقیقت که بشقاب مزبور در آمیدا قالب‌گیری شده است شاید دلیلی بر حضور سفیر بیزنطه در آن جا باشد.^{۲۱۹} چرا که صنعت میناکاری روی آثار قالب‌گیری شده است شاید دلیلی بر حضور سفیر بیزنطه در آن جا باشد.^{۲۲۰} چرا که صنعت میناکاری روی آثار فلزی ظاهراً در جهان اسلام چندان رواج نداشته است. در حالی که این فن در هنر بیزنطه تا حدودی رونق یافت. آن چه مسلم است این که المقریزی در خطاط‌میناهای فاطمیون را پیش از انهدام‌شان در آتش سوزی سال ۱۰۶۲ توصیف کرده است،^{۲۲۱} اما این میناها به احتمال زیاد از خمیر شیشه رنگی ساخته شده بودند که سابقه‌ای طولانی در خاور زمین داشته‌اند. برای نمونه، النگوی طلایی از کاخ کاسیت واقع در آقاروف به دست آمده که خمیر آبی رنگی در آن خاتم‌کاری شده است، و اشاره به ساختن «اسمارو» قطعاً به فن میناکاری مربوط است، زیرا چنان که گفته‌اند، واژه یاد شده از طریق واژه اسپانیایی «اسمالته» و فرانسوی «رامی» به کلمه انگلیسی «انامل» مربوط می‌شود که میناکاری معنا می‌دهد.^{۲۲۲} در زبان عرب نیز اصطلاح «عمل مینا» به کار می‌رود و انگهی، علاوه بر «بشقاب‌های طلای میناکاری شده»، که المقریزی به آنها اشاره می‌کند،^{۲۲۳} و احتمالاً کار صنعتگران بومی بوده است، مورخ عرب به وضوح می‌افزاید که سلطان روم تعداد بیست و هشت سینی مینای پوشیده با مکعب‌های طلا را برای عزیز بالله فرستاد.^{۲۲۴} و البته مراد مقریزی از روم همان بیزنطه است. در واقع، پورفیروجنی نوس کنستانتین هفتم، در رساله‌ای که راجع به تشریفات دربار نوشته است، می‌نویسد، ترجیح می‌دهم اشیاء میناکاری شده را به رسم یادبود برای فرمان‌روایان خارجی بفرستم؛ و ما خوشبختانه، با استفاده از منابع عرب می‌دانیم که تحفه این امپراتور به دربار عبدالرحمن سوم، حاکم قرطبه، نامه‌ای بود در جوف یک صندوقچه زینتی نقره، پوشیده با طلا، که تصویر کنستانتین به نحو تحسین‌آمیزی با شیشه رنگی بر آن نقش بسته بود.^{۲۲۵} مکاری، که منبع این خبر است، می‌گوید، در میان گنجینه گران‌بهای مسجد جامع قرطبه، یک شیء بود که به همان شیوه صنعت‌گران بیزنطه روی آن کار کرده بودند. باری، گرچه تکنیک بشقاب اُرتوکید یاد شده و همچنین موضوع نقاشی روی آن که عروج اسکندر را نشان می‌دهد، مرهون هنر بیزنطه است. با این همه تأثیر متقابل را نمی‌توان نادیده گرفت، چرا که یکی از مضامین آن، زنی در حال رقص، مشخصاً صیغه اسلامی دارد، و در میان فرسک‌های قرن نهم سامره و بعضی میناهای دوره نخست هنر بیزنطه یافت می‌شود. پلاک‌های طلای میناکاری شده تاج مونوماکوس، کنستانتین یازدهم (۵۰ - ۱۰۴۲) نیز، که اکنون در موزه بوداپست محفوظ است، این نقش را بر خود دارد.^{۲۲۶} تأثیر هنر اسلامی بر آثار فلزی میناکاری، ظاهراً در قرن سیزدهم در غرب از این هم پیش‌تر رفته و حتی به لیموز رسیده بود. در این جا بود که ابریق‌های میناکاری شده، با آفتابه‌های مسی خاص شستن دست، با الهام از الگوی اسلامی ساخته شدند.^{۲۲۷} در حالی که ظروف دارای نقش منحنی که زمینه‌ساز میناهای لیموز بودند نیز از مدل‌های اسلامی الهام گرفته‌اند.^{۲۲۸} در پایان، به این نکته اشاره می‌کنیم که سرامیک‌های الوان و ظروف سفالین تزیین یافته بیزنطه به صنعت کوزه‌گری اسلامی مدیون است، و این دین نه

از جهت تکنیک یارنگ، بلکه به واسطه مضمون است.^{۲۲۹} حاصل آن که اهل تحقیق دیر زمانی است دریافته‌اند که آرمان‌های هنری اسلامی چه تأثیر ژرف و گسترده‌ای بر دوره میانی بیزنطه گذاشته است.^{۲۳۰} ما اکنون به بررسی مناسبات دوستانه میان جهان اسلام و همسایه غربی می‌پردازیم، و نشان می‌دهیم که نتایج این مناسبات و مبادلات سیاسی و تجاری برای تاریخ هنر چه بوده است. ظاهراً به دنبال فتح سوریه به دست مسلمانان، مسیحیان منفذ سوری به ایتالیا و کشورهای دیگر گریختند. گواه این نکته انتصاب پنج تن سوری در فاصله سال‌های ۷۳۱ - ۶۸۶ به سمت پاپ اعظم در ژم، و گماشتن تئودور تارسوسی به مقام اسقف اعظم کلیسای کانتربروری در سال ۶۶۸ بود.^{۲۳۱} در همان ایام، در فاصله سده‌های ششم و هفتم، به گزارش گرگوری توری بازرگانان سوری در گُل مستقر شدند.^{۲۳۲} علاوه بر این، می‌دانیم که بازرگانان سوری در قرن نهم، با پارچه‌های گران‌بها و سنگ‌های قیمتی از تایر، و چرم از انطاکیه در بازاری واقع در شاپ نزدیک تروا شرکت داشته‌اند.^{۲۳۳} نیز با خبریم که در همان قرن میان مصر و فرانسه رابطه تجاری برقرار بوده است.^{۲۳۴} در این دوره، اما، روابط گسترده نبودند، و خوشبختانه این مقدار می‌دانیم که سفیران شارلمانی در قرن نهم از تونس دیدار کرده و خواستار استرداد پیکر کوپریان قدیس شده است، و معروف است که فرستادگان مزبور در طی اقامت خود در کاخ عباسیه اقامت داشته‌اند.^{۲۳۵} یقیناً، از این سفرها به گرمی استقبال کرده‌اند، چرا که تمامی حوزه مدیترانه در آن ایام در کنترل مسلمانان بود، چنانکه در سال ۸۷۰ لوئیس آلمانی ناپل را «پالرموی ثانی» قرارگاه اسلام و ذخیره گاه غنایم آن خواند.^{۲۳۶}

ویلی براد در سال ۷۲۲ یک کشتی مصری متعلق به مسلمانان را در بندر ناپل مشاهده کرده است.^{۲۳۷} ایستریا در حوالی سال ۸۰۰ میلادی خراج خود را به صورت مسکوکات طلای عربی می‌پرداخت، و این نکته را هم نباید از یاد برد که مسلمانان فاتح، در سال‌های ۸۰ - ۸۳۷ بر کالابریا، در سال‌های ۸۰ - ۸۴۰ بر تارانتو، و در سال‌های ۹۱۵ - ۸۷۸ بر تراجتو مسلط بوده‌اند.

اما پیوندهای دینی و مناسبات تجاری میان آفریقای شمالی و بنادر مسیحی حوزه مدیترانه، علی‌رغم جنگ‌ها و درگیری‌های پراکنده سده‌های نهم تا یازدهم، برقرار خویش استوار بودند.^{۲۳۸} ظاهراً حجم تجارت تا قرن دوازدهم افزایش یافته بود. به این ترتیب بنیامین تولدایی می‌گوید که وی تعداد کثیری از بازرگانان خارجی را در سال ۱۱۷۱ در مصر دیده، که در میان آنها ۳۰۰۰ بازرگان فرانسوی در اسکندریه بودند.^{۲۳۹} وی همچنین می‌گوید که در میان بازرگانانی که از مراکز تجاری مهم به مون‌پلیه آمده بودند بسیاری از مسلمانان مصری، فلسطینی و اسپانیایی بودند،^{۲۴۰} و آرل از نخستین بنادری بود که اینان برای داد و ستد آماده یافتند. به نقل از تئو دلفوس (۷۸۸ - ۸۲۱)، اینان پارچه‌های الوان، بلور، مروارید، و چرم از قرطبه، عود و عاج هندی و پیکره‌های گریفین^{۲۴۱} از آسیا و بلسان از سوریه وارد می‌کردند. یک جهانگرد عرب که در سال ۹۷۳ میلادی از این شهر دیدن کرده ادویه هندی گوناگونی از قبیل فلفل، زنجبیل، قرنفل و سنبل‌الطیب را در آنجا دیده است.^{۲۴۲} منسوجات اسلام نیز غیر مستقیم، مثلاً از طریق بازرگانان آماقیت که تجارت پررونقی با دولت‌های مسلمان داشتند و تمامی راهی در ناپل را به خود اختصاص داده بودند، به بازار آنجا راه یافت.^{۲۴۳} بازارهای مکاره در بار - سور - نوب، شالون، لانابی واقع در کنار رود مارن، تروا مشرف به رودخانه سن و پروان، که در پارچه‌های پشمی و ابریشمی لووان و بنادر ایتالیا را عرضه می‌کرد، دایر بودند.^{۲۴۴} پس طبیعی است

که روبرت تورین بی، از جهانگردان یونانی و عرب و سیاحت اینان از صومعه بک - متعلق به اقوام نورمن - در ابتدای سده دوازدهم یاد کرده است.^{۲۴۵}

پارچه‌های شرقی از زمان‌های دور مورد توجه غربیان بوده است. برای نمونه، در یک متن یونانی به بالاپوشی ایرانی اشاره شد. که فردی از اهالی سیباریس آن را در معبد هیرالاکی نیا متبرک کرد.^{۲۴۶} پوسانیاس^{۲۴۷} (وصف یونان، دفتر پنجم، ۱۲) مدعی است که پرده معبد ژوپیتراالمپوس از پشم بود، و به کمک بافته‌های آشوری و پارچه‌های ارغوانی فنیقی آن را تزیین کرده بودند، و تقدیمی آنتیوخوس به این معبد بود. یوسفوس^{۲۴۸} (جنگ‌های یهودیان، دفتر پنجم، ۴، ۵) نیز اظهار می‌دارد که پرده معبد سلیمان کار صنعتگران بابلی بوده است. در سده دوم پیش از مسیح در رُم، رویه برودری دوزی شده مخنده‌ها و تخت‌ها، که کار بابل بود، مبلغ هفت هزار پوند امروز ارزش داشت.^{۲۴۹} پلینی در تاریخ طبیعی (XII, 2, 84, XXXIV, 145) می‌نویسد واردات البسه چینی به رُم درآمد سالانه هنگفتی را برای سره‌ها به همراه داشت. تنودوریک، پادشاه غزهای شرقی، که در سال‌های ۷۱ - ۴۶۱ در قسطنطنیه تحصیل کرده بود، برای رومیزی‌های خود از پارچه‌های بابلی استفاده می‌کرد.^{۲۵۰} سنت مبادله خرقه‌های گران‌بها به هنگام هدیه دادن یکی از دیگر از راه‌هایی بود که از آن طریق منسوجات اسلامی به دست مسیحیان اروپا رسید؛ و این سنتی است که سابقه‌ای بس طولانی دارد. یک نمونه از این جریان که در مکاتبات ماری به آن اشاره رفته است (۲، شماره ۷۶)، تقدیم خرقه‌هایی از جانب حمورابی^{۲۵۱} به سفرا است. به نوشته گزنوفان^{۲۵۲} در احوال کوروش (۲۶، ۴، ۱) شاه ایران ردای مادی نفیس خویش را برگرفت و آن را به رسم یادبود به یکی از مصاحبین خود داد. خلفا نه تنها به فرمانداران و درباریان خلعت می‌بخشیدند، بلکه برای دیگر فرمانروایان نیز چنین اقلامی را به رسم تحفه ارسال می‌داشتند. به قولی، یکی از خلفای عرب چنین هدایایی برای پپین کوچک فرستاده بود،^{۲۵۳} و یک کفن - با الهام از فرهنگ ایرانی - که از سوی پپین به دیرموزا (پی دُم) هبه شد هم اکنون در موزه منسوجات لیون نگهداری می‌شود.^{۲۵۴} پپین یقیناً در سال ۷۶۵ فرستادگانی به دربار المنصور در بغداد اعزام داشته^{۲۵۵} که سه سال بعد در معیت سفرای خلیفه همراه با هدایای فراوان بازگشتند. اما در خصوص روابط میان دربار هارون الرشید و شارلمانی منبع موثقی در دست نیست.^{۲۵۶} آن قدر می‌دانیم که فیلی موسوم به ابوالعباس، که خلیفه عباسی به عنوان هدیه فرستاده بود، در سال ۸۱۵ در لی پین هایم مرد؛ اما سوای این، اهل تحقیق در قبول جزئیات بیشتر، بالاخص به لحاظ سکوت مورخین مسلمان، بسیار احتیاط می‌کنند.^{۲۵۷}

به نظر نویسندگان مقدم، شارلمانی از هارون ابریشم و عطر دریافت کرد،^{۲۲۴} و دیگر آن که طاقه‌های ابریشم، که در بافت‌شان تارهای «زرد لیمویی و سبز انگوری»^{۲۵۸} به کار رفته بود، در صومعه دنی قدیس واقع در حومه پاریس به تماشا گذاشته شد.^{۲۵۹} علی‌ایحال، این مقدار نیز می‌دانیم که فرستادگانی که در سنه ۸۶۶ به قرطبه اعزام شده بودند با شترهایی که بارشان عطریات و ابریشم بود بازگشتند.^{۲۶۰} خلیفه بغداد در سال ۹۰۶ هدایایی شامل بیست طاقه پارچه زریفت، هفت شاهین، هفت باز و یک چادر ابریشمین با همه مخلفات آن، از یک شاهزاده اروپایی دریافت کرد.^{۲۶۱} در این حال، پرده‌های دیواری و جامه‌های شرقی خواسته‌های مقام‌های کلیسای رُم را در قرن نهم برآورده می‌ساخت.^{۲۶۲} هر چند چنین می‌نماید که اقلام مزبور بدو آکار صنعتگران اسکندریه بوده‌اند، با این همه، مقادیری ابریشم سوری نیز در میان‌شان بوده است.^{۲۶۳} سیاهه موضوعات و مضامین منقوش بر پارچه‌ها، که پاپ‌های دوره‌های مختلف به کلیساهای رُم تقدیم می‌داشتند، در گاه‌شماری‌ها مندرج است. بر این

اساس، در زمان لئوی سوم (۸۱۶-۷۹۵)، این پارچه‌ها طرح حلقه‌ای از پرنده، فیل، ببر و گریفین داشتند، حال آن که طی نیم قرن پس از آن در زمان جانشینان وی نقوشی از قبیل طاووس، شیر، اسب، حلقه‌های گل، مارهای چنبره زده به دور درخت‌ها و آدم‌هایی که تاج حمل می‌کردند یا سوار بر طاووس بودند رواج یافت.

یک قرن بعد در سال ۹۶۲، که نوردونوی چهارم، پادشاه گالیسیا در قرطبه به دیدار سلطان حکم دوم رفت، خرقة سرخی آراسته به تزیینات و کمربندی از طلا مزین به یاقوت و مروارید به عنوان هدیه دریافت کرد.^{۲۶۴} یکی از فرماندهان موسوم به المنصور (۱۰۰۲-۹۸۰) به جنگجویان مسیحی تحت امرش تعداد ۲۲۸۵ قطعه «تیراز»^{۲۶۵} در رنگ‌ها و طرح‌های گونه‌گون پاداش داد. وی علی‌رغم خصومت نسبت به حاکمان اسپانیایی شمال احترام زیادی برای حضرت مریم بود، و پس از محاصره شهر لئون تعدادی طیلسان و آویزی که نشان‌های خانوادگی‌اش را می‌نمایاند به کلیسای آن جا تقدیم کرد.^{۲۶۷} شاید شاهزاده مسیحی که وی به همسری خود درآورده بود در فرستادن این هدایا به بقاع مسیحی بی‌تأثیر نبوده است.^{۲۶۸} همچنین معروف است زمانی که مطلع شد جیمز قدیس از حواریون مسیح بوده، است از انهدام سانتیاگو دوکامپوستلا منصرف شد. حتی چنان چه قبول مطلب فوق دشوار باشد، خاصه آن که به قولی وی در دو نوبت - یکی در ۹۸۸ و دیگر بار در ۹۹۴ - آن شهر را غارت کرده است، معذک بر طبق گفته بوکاردوس حقیقت دارد که در میان ساراسن‌ها کسانی بودند که آرامگاه مریم مقدس را «از سر اخلاص و ارادت می‌پرستیدند»^{۲۶۹} مسلمانان سوری بی‌تردید به معاویه، خلیفه اول امویان، اقتدا می‌کردند که در سال ۶۵۸ در آرامگاه باد شده در باغ‌های معلق جتسمانی در اورشلیم نماز خوانده بود.^{۲۷۰} آخر آنکه کلیسایی در مورسیا واقع در اسپانیا، به مناسبت ارتباط آن با حضرت مریم، مورد احترام مردم بود، و در یکی از کلیساهای جامع اشبیلیه، شماییلی از باکره مقدس، حتی در ایامی که مکان مزبور را به صورت مسجد درآورده بودند، حفاظت می‌شد.^{۲۷۱}

در ایامی که المنصور چنین هدایایی را پیشکش می‌کرد، مسیحیان اسپانیا از فن ابریشم‌بافی چندان بی‌خبر نبودند، چرا که جماعتی از بافندگان در سده دهم چرخ‌های خود را در والدساز واقع در لئون به کار انداخته بودند.^{۲۷۲} اما اینان، که از اندلس به این مکان پناهنده شده بودند، به هیچ وجه نتوانستند چنان صنعتی را که با زنگیان مغرب رقابت کند رونق بخشند، زیرا لباسی که مقامات کلیسا برای کفن و دفن می‌خواستند بلااستثنا از مصنوعات اسلامی بود؛ از آن جمله پارچه ابریشمی که جنازه دختر فردیناند قدیس را در آن پیچیدند، و همچنین خرقة بغدادی شجرفی رنگی که با حروف کوفی و جانوران و ابوالهول^{۲۷۳} های رودر رو تزیین یافته بود، و از آن به مثابه کفن سان پدر و دواسما در سال ۱۱۰۹ استفاده شد.^{۲۷۴} دیگر، پرده موسوم به هشام (۱۰۱۳-۹۷۶) است مسطور به ادعیه‌ای برای آمرزش خلیفه، که در زیر محراب کلیسای قدیس استفان دوگورماز در سورییا پیدا شده است.^{۲۷۵} همچنین یک دست «پالیا»ی ارغوانی از جنس ابریشم زربفت مزین به تارهای طلا است که جنازه کوتبرت قدیس را در سال ۱۱۰۴ در آن پیچیدند.^{۲۷۶} «لااله الاالله» که اصل بنیادین شریعت اسلام است بر روی این لباس بافته شده است. حتی در یک مورد، یکی از خلفا - المعتضد بالله - به دست خود یک طاقه شال زربفت را دور مقبره ایزیدور، که قدیس مسیحیان است، پیچید. این واقعه مربوط به سال ۱۰۶۳ است، یعنی زمانی که آثار و بقایا را به اشبیلیه منتقل می‌کردند.^{۲۷۷} سرانجام باید از مجموعه بزرگی از پارچه‌های زنگیان مغرب یاد کرد، که بر حاشیه بسیاری از آنها نوشته‌هایی به خط نستعلیق عربی نقش بسته است، و در حکم

گنجینه‌ای برای آثار به جا مانده از خاندان سلطنتی کاستیل به شمار می‌رفتند. این اشیاء اخیراً در جریان کاوش‌هایی به دست آمده‌اند که طی آن مقبره‌های ذیبر سیس ترسیان لاس هونلگاس، واقع در بورگوس، که به دست آلفونسوی هشتم در ۱۱۹۹ بنا شده، گشوده شدند.^{۲۷۸} این سنت در ایتالیا دیرزمانی دوام آورد، دست‌کم تا سال ۱۳۵۶ میلادی که رودلف هابسبورگ در میلان درگذشت، و در خرقه‌های ایرانی که نوشته‌ای بر آن بافته بودند، به خاک سپرده شد.^{۲۷۹}

از پارچه‌های ابریشمی کشورهای اسلامی همچنان در ساختن البسه دینی مسیحیان استفاده می‌شد، و در بسیاری از ذخایر کلیساها می‌توان آنها را سراغ کرد. برای نمونه، در فرانسه، این پارچه‌ها در کلیسای جامع سان و دیگر کلیسای‌های روستاهای دور افتاده دیده می‌شوند.^{۲۸۰} در یونان سده‌های میانه، بافندگان تبای و آتنی منسوجات اسلامی را الگو قرار می‌دادند؛^{۲۸۱} و بعید نیست که منسوجات دیگر بلاد، که در زمره ذخایر کلیسا درآمدند برای مقصود مشابهی به کار می‌رفتند. به هر تقدیر، سنت تبدیل خلعت خلیفه به جامه مسیحی از طلیسان موجود در کلیسای سان مری واقع در دانتزیگ پیدا است. چرا که جامه مزبور زریفتی است متعلق به اوایل سده چهاردهم میلادی از مملوک مصر، و عبارت «سلطان فاضل» به عربی بر آن نقش شده است.^{۲۸۲} پیش از آن، معروف بود که طلیسان را از زریفت زنگیان مغرب می‌ساختند، و سیاهه‌ای از اشیاء صومعه سان خوان دولا آبادساس متعلق به سال ۱۲۵۷ صحت آن را تأیید می‌کند.^{۲۸۳} مورد دیگر، یک طاقه پارچه ابریشم آبی است که با نخ طلا مطابق نوشته‌ای در ۱۱۱۶ میلادی در المریابرودری دوزی شده، که بعدها برای ساختن لباده توماس قدیس، اسقف کلیسای کاتربوری مورد استفاده قرار گرفت، و هم اکنون در فرموی ایتالیا نگهداری می‌شود.^{۲۸۴} از جمله راه‌هایی که کلیسا به ابریشم‌های شرقی دست یافت جنگجویانی بودند که از جنگ‌های ظفرمند صلیبی باز می‌گشتند. چنین بود که شاهزاده‌ای به نام کورت هویز چندین خرقه ابریشمی شرقی به کلیسایی در کائن تقدیم کرد.^{۲۸۵} پارچه ابریشمی دیگری در خزانه کلیسای آپت (واقع در پروانس) به زمان خلافت المستلی و فتح اورشلیم در سال ۱۹۰۹ بر می‌گردد.^{۲۸۶} دستارها، چفیه‌ها و رده‌هایی که جنگجویان صلیبی در سرزمین مقدس به تن داشتند احتمالاً از اجناسی بود که در بازار داخلی، در پی از سرگیری مناسبات تجاری با کفار، خریداری می‌شد.^{۲۸۷} در اسپانیا نیز، آلفونسوی حکیم، که زرگرهای مسلمان را به کار گرفته بود،^{۲۸۸} چنانکه از نقش یک پرچم قدیمی پیدا است، ملبس به «عبا و عمامه» بوده است.^{۲۸۹} با استفاده از نقاشی‌های مینیاتور موجود در نسخه تاریخ شطرنج، که متعلق به آلفونسو بود، چنین استنباط می‌شود که بسیاری از ختیاگران دربار وی زنگیان مغرب بوده‌اند، و نیز اینکه آوازهای اجرا شده در آنجا مشخصاً سبک و سیاق موسیقی عربی داشته است.^{۲۹۰} البته «رهاب» یا «ریک» [ریاب؟] - آلتی موسیقی با ۳ سیم که با آرشه نواخته می‌شد^{۲۹۱}، و نیای ویولن به شمار می‌آید - از مدت‌ها پیش^{۲۹۲} توسط زنگیان مغرب به اروپاییان شناسانده شده بود، و هنگامی که عصر گوتیک آغاز شد، به گواهی سر ستون‌های کلیساها و دست‌نوشته‌ها، دیگر زنگیان آن را نمی‌نواختند، بلکه نقوش و پیکره‌های جانورانی مثل بز را در حال نواختن آن تصویر می‌کردند. و این تنها بخشی از تهاجم همه جانبه اروپا به تمدن اسلامی بود. برخی ویژگی‌ها و مؤلفه‌های بنیادین، همچون عدد خاستگاه هندی و حتی کاغذ منشأ چینی داشتند. قدیمی‌ترین سند مکتوب اروپایی معاهده‌نامه راجر دوم، فرمان روای نورمانی صقلیه است که متنی است به دو زبان عربی و لاتین و قدمت آن به سال ۱۱۰۹ میلادی می‌رسد، و در همین صقلیه زمان راجر بود که اعداد،

همراه با نوشته‌ای به عربی، بر سکه‌ای به تاریخ ۱۱۳۸ نقش بست.^{۲۹۲} با مقابله نمونه‌های متعدد اولیه با یکدیگر درمی‌یابیم که چگونه اعداد دست و پاگیر رومی در طی سده‌های میانه منسوخ شدند و جای‌شان را به اعداد عربی دادند که اعراب خود در قرن نهم از هندیان اخذ کرده بودند. فرایند این وام‌گیری فرهنگی در اواخر سده دوازدهم آغاز و تا سده پانزدهم ادامه یافت.^{۲۹۲}

تمدن اسلامی عمدتاً پس از فتح دوباره اسپانیا به اروپا گسترش یافت، و بردگان مسلمانی که در خدمت اربابان مسیحی بودند، تا حدودی در این مهم دخیل بودند. اکنون ما به صنعت‌گری اینان در کلیساهای مسیحی، کاخ‌ها و صومعه‌های بورگوس، سرقسطه، اشیلیه، تروئل، تولدو و دیگر مکان‌ها واقفیم. سر ستون‌های کلیسای سانتودومی‌نیگو دو سیلوس، که از جمله بهترین نمونه‌های کنده‌کاری سبک رومیایی اسپانیاست، قریب به یقین کار همین زنگیان مغرب است.^{۲۹۵} معروف است که فردیناند، کنت کاستیل، تعداد ۵۰ برده - که سی‌تن از آن‌ها مرد و بقیه زن بودند - را به عنوان بخشی از جهیزیه دخترش به صومعه کواریویاس تقدیم کرد.^{۲۹۶} حتی کلیسای سانتیاگو دو کمپوستلا نیز تعداد سی برده که هبه ثور دو فیوی دوم (۲۳ - ۹۱۳) بودند را پذیرفت. مدتی بعد، در سال ۱۰۴۱، به راهب سانتاگوگات دل والس نوید اعطای ثلث برده‌هایی داده شد که در آن حوالی دستگیر شده بودند؛ و رامون برن گوئر نیز در سال ۱۱۰۴ تعدادی اسیر و مفادیری غنیمت، که از کشتی‌های مسلمانان به چنگ آورده بود، به کلیسای سنت آندریا دو بسرس تقدیم داشت. در واقع، تعداد بردگان چنان افزایش یافته بود که در نیمه قرن دوازدهم به ناچار بازاری برای رتق و فتق امورشان در پارسلون تأسیس شد.^{۲۹۷} کلیساهای فرانسه نیز تعداد از این اسرار را پذیرفتند. برای نمونه، در سال ۱۰۲۵ بیست اسیر سیاه‌پوست به دیر کانکونس انتقال یافتند، و بعدها، دون سانچو رامیرز، فرمان‌روای آراگون، پس از محاصره بارباسترو در سال‌های ۱۱۰۴ - ۱۱۰۱ مصالحی را از یک مسجد برای استفاده در ساختمان کلیسایی در بزرگداشت سن فوی به کانکونس گسیل داشت.^{۲۹۸} ریموند سوم، کنت روترگ، غنائمی را که تصرف کرده بود به این دیر هبه کرد. غنائم یاده شده مشتمل بر بیست و یک گلدان نقره مطلای منبت‌کاری و به علاوه یک فقره زین نقره بود. راهبان دیر مزبور با استفاده از این مصالح صلیب بزرگی ساختند، اما در عین حال تزئینات کنده‌کاری شده ساراسن‌ها را نیز نگهداشتند.^{۲۹۹} در سیاهه لیموز یک جفت شمعدان اسلامی نیز آمده است.^{۳۰۰} و باز می‌دانیم که در سال ۱۰۱۹ میلادی تعداد بیست برده ساراسنی به صومعه مارسیال قدیس در لیموز اهدا شد.^{۳۰۱} - لیموز همان ناحیه‌ای است که بعدها رنگ آبی آثار میناکاری شگفت‌انگیز آن یاد آور دریای مدیترانه بود. و باز از سن لئونار، کلیسای دیگری در لیموز، بود که راه‌های زائر رو به کامپوستلا در اسپانیا آغاز شد.^{۳۰۲} آخرین نمونه‌ای که می‌توانیم استشهاد کنیم اسقف ناربونه است که برده‌های ساراسنی خود را در سال ۱۱۴۹ به اسقف بزی پرس داد.^{۳۰۳}

هنگامی که بلاد مسلمین را یکبار دیگر مسیحیان کاتولیک فتح کردند، ساکنان این سرزمین‌ها از مایملک خود محروم ماندند. مکاری شرح روشنی از این انتقال مالکیت به دست می‌دهد:

«مرد مسیحی بخشی از خانه را اشغال می‌کرد که صاحب مسلمان آن زمانی در آن می‌نشست، و به همان منحنه‌ها تکیه می‌زد، و گران بهاترین لبله‌های او را به تن می‌کرد. اتاق، با همان فرش‌ها، پشته‌ها و فرشینه‌ها، هنوز به همان حال و وضعی است که صاحبان آن در آن روز تألم‌آور ترک‌اش گفتند. هیچکس به نقاشی‌ها و

تزیینات آن دست نرده بود. کنیزان همه در کنار تخت در انتظار او امر او ایستاده بودند.»

آنچه به ظاهر از این توصیف برمی آید توانایی منحصر به فرد مردمان اسپانیاست در سازگار کردن خود با شیوه زندگی مشرق زمین. گرداگرد چنین آدمی را، چنانکه سیاهه اسقف کوئکا در سال ۱۲۷۳ نشان می دهد، یقیناً اقلامی تجملی پر می کرده که همه منشأ شرقی داشته است، و مشتمل بود بر مخده و قالی و قالیچه، و زیراندازهایی از مورسیا، و رومیزی هایی راه دار از تلمسن و ملحفه های راه دار از تولدو و پارچه های ابریشمی زریفت و میز تحریرهای چوبی، و مهره های شطرنج از عاج و آبنوس و مصالح سوری.^{۳۰۴} در این میان آنچه از همه جالب تر است اشاره یی به شطرنج است، چرا که در اروپای آن زمان هنوز اولین کتاب شطرنج در شرح قواعد این بازی به تحریر در نیامده بود. و این کتاب رساله ای بود که در سال ۱۲۸۳ به فرمان آلفونسوی حکیم نوشته شد، و در آن تصاویر مینیاتوری اعراب را، در حالی که خنیاگران و ساقیان در کنارشان هستند، در حین بازی شطرنج نشان می دهد.^{۳۰۵} تردیدی نیست که این بازی را زنگیان مغرب به اروپا بردند، گرچه نمی توان احتمال هندی بودن اصل آن را نامربوط دانست.^{۳۰۶} فردوسی در شاهنامه آورده است که بازی شطرنج (مشتق از «چاتوران گاه» در سانسکریت - به معنای بخش های چهارگانه سپاه) در زمان خسرو انوشیران اول در ایران رواج یافت، و این سفرای دربار هند بودند که صفحه شطرنج و مهره های آن را با خود به آن سرزمین آوردند.^{۳۰۷} نقش ایرانیان در تکامل این بازی از لغت «شاه مات» پیداست یعنی «شاه مرده است»، و واژه انگلیسی «چک مپت» مأخوذ از آن است. به هر صورت، مسعودی (حدود سال ۹۵۰ میلادی) مؤکداً اظهار می دارد که شطرنج مدت ها پیش از زمان او وجود داشته است و باز احتمال می رود در قاهره با اقبال عام روبرو شده باشد، زیرا به نوشته آلیری در تاریخ خلفای فاطمی در سال ۱۰۱۱ به فرمان حکیم خلیفه وقت شطرنج ها را می سوزاندند.^{۳۰۸} بعضی از این شطرنج ها را با فروش به بازرگانان نجات دادند، زیرا نخستین بار در سال های ۱۰۱۷ و ۱۰۰۸ است که ضمن وصایای کنت های بارسلون نامی در اروپا از شطرنج به میان می آید.^{۳۰۹} دشوار بتوان حدس زد که انگیزه مخالفت خلیفه فاطمی با این بازی چه بوده است، اما موردی شبیه به آن در حدود سال ۱۰۶۱ در دست است، و آن زمانی بود که کاردینال اسقف آستیا، کشیش بلند پایه ای را در حال بازی شطرنج مشاهده و او را به سبب اتلاف وقت بر سر چیزی موهوم سرزنش می کند. حوالی این ایام بود که آلفونسوی پنجم از شطرنج ابن عمار، وزیر معتمد، فرمانروای اسیلیه، تمجید می کند.^{۳۱۰} بعدها، احتمالاً در سال ۱۲۵۵، لویی نهم یک دست شطرنج، که از کریستال و طلا ساخته شده بود، از رهبر حشاشیون الموت دریافت کرد؛ و چیزی نگذشت که در سال ۱۲۶۶ ساراسنی موسوم به بوزکا در بارجلوی فلورانس نشان داد که چگونه می توان با سه حریف به طور هم زمان بازی کرد.^{۳۱۱} دیری نباید که مقامات کلیسا دریافتند قادر نیستند فرمانروایان اروپا را از پرداختن به لهر و لعب هایی نظیر شطرنج و ورق باز دارند، و غالباً اظهار می شد که ورق بازی از اختراعات اروپاییان است.^{۳۱۲} گرچه احتمال قوی تر آن است که در کنار چاپ برش های چوب روی کاغذ در چین نشو و نما یافته باشد.^{۳۱۳} باز این احتمال هم می رود که عرب ها نقش واسطه داشته اند. در گاه شماری نیکولاس دوکولوزو (حدود ۱۴۸۰) این مطلب قید شده است که «بازی ورق در سال ۱۳۷۹ به ویترو راه یافت. این بازی که از سراسی نیا (سرزمین ساراسن ها؟) آمده است به نام نایب^{۳۱۴} آن خوانده می شود.^{۳۱۵} حقیقت این است که لفظ «نایبی» مدت ها پس از رواج این بازی

در ایتالیا معمول بود، و لغت «نیپس» هنوز هم در اسپانیا متداول است. از آن جا که لفظ «نایب» در عربی به معنای «سروان» است، باز به نظر می‌رسد که یک بازی جنگی منظور نظر بوده است.^{۳۱۶} چنانچه در زبان انگلیسی واژه قدیمی «کنافا» به معنی نوکر پیش از قرن دوازدهم مستعمل نبود، احتمال می‌دادیم که کلمه «نیو» به معنای سرباز از «نایب» اشتقاق یافته باشد.

پس از استیلای مسیحیان بر قرطبه و اشبیلیه، قلمرو غرناطه نفوذ خود را در زمینه سرامیک همچنان حفظ کرد. صنعت سرامیک تا قرن ۱۲ میلادی در مالاگارا رونق داشت تدریجاً در قلمرو مسیحیان جای خود را به شهر مانیس و در نهایت والنسیا داد، که در هر دو مورد مصنوعات آنها در لعاب‌کاری و تزیین‌کاری قویاً متأثر از صنایع زنگیان بود، و غالب کوزه‌گران‌شان تا زمان اخراج نهایی در سال ۱۶۱۰ مسلمان بودند. طبق گفته اسقف والنسیا، در سال ۱۳۳۷ در ناحیه او تعداد مساجد بیش از کلیساها بود، و بیش از نیمی از جمعیت منطقه از ادعیه و نبایش‌های مسیحیت اطلاع نداشتند و فقط به عربی تکلم می‌کردند.^{۳۱۷} مالاگا، یا ضبط عربی آن مالقه، جایشر را به ماژولیکا، و نه برخلاف تصور سابق، به ماژورکا داد،^{۳۱۸} که نام بندری در خط ساحلی ایتالیا بود.^{۳۱۹} دست‌کم این قدر می‌دانیم که تا قرن پانزدهم پارچه‌های ابریشمی و ابریشم خام از الیریا و مالاگابه فلورانس صادر می‌شد.^{۳۲۰} مرحله اول ماجولیکا با صنعت میناکاری باروی پس از سال ۱۲۹۳ در فائنزای ایتالیا، و متعاقب آن در توسکانی بود. کاشی‌های والنسیایی به فرمان آلفونسوی پنجم فرمانروای آراگون در فاصله سال‌های ۵۸ - ۱۴۴۶ در ناپل ساخته شد.^{۳۲۱} و به عقیده برخی، این کاشی‌ها بر صنعت کاشی‌سازی ایتالیا تأثیر گذاشتند. یک گلدان ماجولیکا با دسته‌های مدیسی که حدود سال ۱۴۶۹ در فلورانس ساخته شده از الگوی یک گلدان اسپانیایی تقلید کرده است.^{۳۲۲} کوزه‌های متالیک (دارای لعابی از اکسید سرب و شیشه‌ای که با رنگ‌های متالیک جلا دیده است) در شرایط مشابهی به پزارو و گوئیو^{۳۲۳} وارد، و بعدها در نیمه دوم قرن پانزدهم با نام متزاماجو در ایتالیا تولید می‌شدند. این ظروف اسپانیایی، که رنگ آبی مسی تیره داشتند، و در سال ۱۴۴۲ به داشتن «نوشته‌های الوان» متصف بودند، با کشتی به ونیز وارد می‌شدند، و به رغم محدودیت‌هایی که یکبار در سال ۱۴۳۷ و بار دیگر در ۱۴۷۴ بر ورود این اقلام اعمال شد، نویسنده‌ای در سال ۱۴۹۹ گفته است که ظروف بدل چینی مورد علاقه پاپ‌ها، کاردینال‌ها و شاهزاده‌ها بودند.^{۳۲۴} شایان توجه است که غالب اقلام مجموعه‌های موزه نه در اسپانیا که در ایتالیا به دست آمده است.^{۳۲۵} به اختصار می‌توان گفت فرایند جلای متالیک احتمالاً راهش را در قرن نهم از طریق خیروان در تونس و سامره عراق به اسپانیای تحت سلطه زنگیان گشود (کاخ مدینه‌الزهره در قرطبه در قرن دهم)؛ و یا چنان که گفته‌اند، نهایتاً از راه مصر اسلامی به آنجراه پیدا کرد، و به هر صورت تا پیش از سال ۱۱۵۴ پایگاه خود را در کالاتا بود در جنوب غربی سر قسطه تثبیت کرده زیرا ادریسی آن را صادر کننده «کوزه‌های زرفام» به تمام نقاط جهان توصیف می‌کند.^{۳۲۶} فن نقاشی سرامیک، سوای ایتالیا و اسپانیا، در دیگر کشورهای اروپایی با استقبال روبه‌رو نشد. با این همه، گهگاه بعضی از این اقلام به فرانسه راه می‌یافتند؛ چنان‌که، برای نمونه، در قرن دوازدهم یک بشقاب متالیک از طرف کاخ شهرداری سنت آنتوان خریداری شد.^{۳۲۷} مورد کمیاب دیگری که ثبت شده متعلق به سال ۱۳۸۴ است و آن زمانی است که کوزه‌گر زنگی والنسیا به پواتیه اعزام شد تا کار تزیین کاخ دادگستری آنجا را با کاشی‌های لعابدار صورت دهد.^{۳۲۸} در خصوص مردمان ایتالیا باید گفت که اینان، به گفته مکاری، می‌توانسته‌اند کالاهایشان را از المریا خریداری کنند که ایستگاهی برای

کشتی های مسیحیان و صدور کالا بود.^{۳۲۹} علاوه بر آن، اهالی ژنو نیز در غرناطه تأسیسات بازرگانی داشته اند.^{۳۳۰} شواهد مستندی در دست است که نشان می دهد یک کشتی اسپانیایی در سال ۱۲۸۹ گلدان ها و سفال های رنگ برای ملکه انگلیس حمل کرده است، و دیگر آن که ظروف و تنگ های مالاگا در سال ۱۳۰۳ وارد بندر ساندرویچ شده اند. در حقیقت، مقدار قابل توجهی اشیاء جلا یافته ساخت اسپانیا، که از مالاگا صادر شده بود، در ژوئن سال ۱۹۵۹ در صومعه لنس به دست آمد.^{۳۳۱}

در حالی که اسپانیا حکم مؤسسه نهاتری را برابر نفوذ مشرق زمین داشت، صقلیه نیز به شکل محدودتری از چنین وضعی برخوردار بود. نورمان هایی که صقلیه مسلمانان را فتح کردند در برابر وسوسه هنر و شیوه زندگی شرقی پایداری نشان دادند. در این جا باز می توان تصور کرد که تأثیر لوازم خانگی مسلمانانی که از آنها سلب مالکیت شده و اموالشان به عنوان غنیمت در میان فاتحین تقسیم می شده چه بوده است. روبر ژیسکار، پیش از فتح پالموی مسلمان نشین در سال ۱۰۷۲ با اقلامی که امیر صقلیه برایش فرستاده بود آشنایی داشت.^{۳۳۲} وی پس از تصرف شهر، قماش ابریشمی و دیگر اقلام غنایم را به مونتته کازینو تقدیم کرد.^{۳۳۳} پس از مدتی، راجر شاه به در خواست پتر والا هدایایی را به صومعه کلونی در مرکز فرانسه ارسال داشت.^{۳۳۴} پیش از آن، کلونی بخشی از محموله طلا و نقره المجاهد، فرمانروای دنیا و جزایر بالیریک را به دنبال شکست از جنگجویان مسیحی دریافت کرده بود.^{۳۳۵} باز، نوه ویلیام فاتح، که در کلونی زندگی کرده بود، یک تخته فرش ساراسنی را به یک کلاسیک گونیک در انگلیس تقدیم کرد.^{۳۳۶}

قسم دیگر از هدایای شرقی که مایه شگفتی اروپاییان بود جانوران بیگانه بودند. هارون الرشید در سال ۸۰۱ میلادی از طریق فرستاده خود اسحق یهودی یک فلامه فیل و یک میمون برای شارلمانی فرستاده بود، و در همان سال پادشاه فرانسه یک خرس نامیدی از یک امیر آفریقایی دریافت کرد،^{۳۳۷} و به علاوه معروف است که جنگلی از حیوانات وحشی نگه می داشته است.^{۳۳۸} پس از آن در سال ۹۰۶ میلادی خلیفه قرطبه تعدادی شیر، شتر، میمون و شتر مرغ که تا آن زمان در شمال اروپا ناشناخته بودند، به دربار اوتون پادشاه آلمان فرستاد،^{۳۳۹} و در سال ۱۱۶۲، ابن مروان، سلطان والنسیا، شتر و اسب و ابریشم مورسیا به دربار هانری دوم پادشاه انگلیس تقدیم کرد. در عوض، جان پادشاه بریتانیا در سال ۱۲۱۲ سفرایی به حضور محمد الناصر فرمانروای المهاد اعزام کرد.^{۳۴۰} صلیبیون خود برای آشنا شدن با وحوش سرزمین های شرقی فرصتی بی نظیر داشتند. ویلیام اهل تایلر شرح جالبی دارد از جانورانی که وی به اتفاق هیو اهل قیصریه و جفری فالچر، زایر اورشلیم به چنگ آوردند. این جانوران را آمالریک، فرمانروای اورشلیم در سال ۱۱۶۷ به دربار سلطان در قاهره تقدیم کرده بود. به گزارش وی، پرنده هایی بودند با پر و بال شگفت انگیز، و «منعمه ای از جانوران، که گویی دست هنر آفرین صورتگری آنها را کشیده یا قوه خیال شاعری آنها را آفریده، یا کسی در رویای شبانه خود بدان ها جان بخشیده است - فی الواقع جانورانی از آن گونه که در اقالیم شرق و جنوب یافت شوند، و غربیان از آنها نه چیزی شنیده و نه دیده اند»^{۳۴۱} مجموعه پرندگان را احتمالاً فرزند هرزه ابن طولون (۹۵ - ۸۸۴) به ارث گذاشته بود، باغ وحش این شخص در شهر، که بعدها جزء حومه قاهره درآمد، شامل جانورانی از قبیل شیر، یوزپلنگ، فیل و زرافه بود.^{۳۴۲} خلیفه فاطمیون مصر در قرن یازدهم یک فیل و یک زرافه برای کنستانتین نهم به قسطنطنیه فرستاد، و در پی آن باغ وحش در آن شهر برپا شد؛^{۳۴۳} و باز از طریق مصر بود که فردریک دوم فرمانروای صقلیه شماری «جانوران

غریب دریافت کرد که غریبان نه دیده و نه شناخته بودند. «خود او در سال ۱۲۳۲ میلادی از سر هم چشمی برخی جانوران عجیب را فرستاده بود تا به رسم متداول در مشرق زمین دریافت کننده را شکفت زده کند.^{۳۲۴} در میان جانوران عجیب را فرستاده بود تا به رسم متداول در مشرق زمین دریافت کننده را شکفت زده کند. در میان جانوران باغ وحش های او که، در پالمو و لوسرا تأسیس کرده بود، شاهین، فیل، شتر یک کوهان، شتر، پلنگ، یوزپلنگ، شیر، شاهین سفید، جغد ریش دار، میمون و یک زرافه دیده می شد که مشاهده این جانور تا آن زمان برای مردمان اروپای قرون وسطی بی سابقه بود.^{۳۲۵} تصویر زرافه ای که غلامان مسلمان آن را می کشند و روی صندوق عاجی متعلق به قرن دوازدهم نقاشی شده است در خزانه کاپلاپلاتینای پالمو موجود است.^{۳۲۶} معروف است که فردریک این جانوران را در ۱۲۳۱ با خود به راونا آورده است. بعدها در سال ۱۲۴۵ که وی از ورنای می گذشت، راهبان سان زنو یک فیل، پنج یوزپلنگ و ۲۴ شتر به او هدیه کردند، و او شتران را همراه با میمون ها و یوزپلنگ ها از آلپ گذرانید که مایه تعجب ساکنین آلمانی آن ناحیه شد.^{۳۲۷} بی شک، عمل فردریک در جمع آوری و نمایش جانوران بعدها به ایجاد باغ وحش انجامید. به این ترتیب، می توان رد باغ وحش را از طریق نیای شرقی آن یعنی لوسرا دنبال کرد، و آن جمعی از ساراسن های رانده شده از صقلیه در سال های ۴۵ - ۱۲۳۹ بودند^{۳۲۸} که نخستین مجموعه از حیوانات را در اروپا به شیوه قرق گاه های خلیفه سلیمان، به ویژه شکارگاه هشام نگه داری می کردند. قرق گاه مزبور قصر بیابانی او موسوم به قصر الحائر (۷۳۲) در سوریه، و پارک وحوش عباسیان در بغداد بود. در داخل این فضای وسیع و محصور جانورانی مثل آهو، گورخر، خرگوش و شتر مرغ دیده می شد. مسلمین خود محتمل است این فکر را از آشوری ها اخذ کرده باشند، چرا که آشور ناسیرپال در ۸۷۹ پیش از میلاد به بازسازی شهر نمرود و باغ های گیاهان و جانوران آن اشاره می کند.^{۳۲۹}

داستان های مربوط به جانوران مندرج در کلیله و دمنه، که اصل هندی دارند، پیش ترها در اواخر قرن دهم میلادی در جنوب ایتالیا از عربی به یونانی ترجمه شده بودند،^{۳۵۰} اما باز در زمان فردریک دوم بود که گرایش به ابعاد جانورشناختی حیوانات آشکار شد. از دلایل آن یکی رساله در حیوانات از ارسطو و ابن سینا بود که مایکل اسکات در ۱۲۲۵ ترجمه کرد، و دیگر رساله خود فردریک درباره پرندگان بود که طی آن وی ۹۰۰ پرنده را معرفی، و با بیانی روشن و عینی توصیف کرده است.^{۳۵۱} سبک ناتورالیسم به تدریج خود را در هنر گوتیک نشان می داد، و یک معمار قرون وسطی موسوم به ریاردو تونه کور با غرور در کتابچه طراحی اش می نویسد از یک شیر زنده برای نقاشی استفاده کرده است.^{۳۵۲} این را باید آغاز جدایی هنر غرب از هنر شرق دانست که در همان حال از دامنه تأثیرگذاری فرهنگ شرق نیز در ابعاد مختلف کاسته شد.

تنها هنر رُمبایی (Romanesque) نبود که بیش از همه از موضوعات و مضامین شرقی استقبال کرد، و همان گونه که در این بررسی مختصر آوردیم، این کار عمدتاً با تماس نزدیک یا از طریق ورود کالاهای شرقی صورت پذیرفت. مؤثرترین وسیله انتقال این مضامین اشیاء منقولی نظیر عاج و منسوجات بودند. در حقیقت، ابریشم و مشرق زمین تداعی کننده یکدیگر بودند، به طوری که در فرانسه سده های میانه ابریشم را «سارازن» می نامیدند که مأخوذ از «ساراسن» است.^{۳۵۳} شمار کثیر واژه ها و اصطلاحات مربوط به نساجی که منشأ شرقی دارند به وضوح بر این امر دلالت دارد که مشرق زمین در این حوزه چه تأثیر گسترده ای بر غرب داشته باشد. چنین است که لفظ «دمسک» به معنای قنابز یا حریر گلدار مشتق از دمشق است، همچنانکه «بالدار چین» یا

«بالداغین» به معنای پارچه ملبله دوزی از بغداد، و «دی میتی» به معنی پارچه گلدار راهراه، یا همان دمیاطی، مأخوذ از دمیاطه‌اند؛ و «فاستونی» از فوستات (قاهره)، و «تافته» از واژه فارسی تفته، ساتن از زی تینی^{۳۵۴}. حال کلمات «کاتن» (کتان)، «تابی» (اعتابی، ترکیب رنگارنگی از کتان و ابریشم) مأخوذ از «اتابی» اسپانیایی و «تابی» فرانسوی و ایتالیایی نیازی به توضیح ندارد.^{۳۵۵} دیگر واژه‌های ایتالیایی در حوزه منسوجات همه اصل ایرانی دارند، مثلاً «ستاگلا» به گیلان، و «ستاماساندرونی» به مازندران و «ستاگانجیا» به گنجه در گرجستان مربوطند.^{۳۵۶} یک قرن و نیم پیش که اروپاییان به کار کشف پشمینه‌های کشمیر مشغول بودند، شماری از واژه‌های هندی مانند «سالش» (دستار)، پیژامه و شال (از فارسی) به زبان انگلیسی راه یافتند.^{۳۵۷} در ابتدای رنسانس که مبادلات فرهنگی میان ونیز و قسطنطنیه برقرار شده بود، درباریان ایتالیا به بیان صریح کاستیلیونه به جامه‌های ترکی رو آوردند، و لورنزوی بزرگ خود در مراسم سوارکاری با نیزه و همچنین به مناسبت ازدواجش در سال ۱۴۶۹ آرایش ترک داشت.^{۳۵۸} فرانسه، در کنار خرید منسوجات از ایتالیا، صنعت پارچه باقی خود را با الهام از مشرق زمین پایه‌گذاری کرد طبق مقررات بازرگانی پاریس، فرش‌های ساراسنی در سال ۱۲۷۷ از امتیاز ویژه‌ای برخوردار شدند، و در سال ۱۳۵۲ نیز قوانینی با هدف تنظیم و حمایت از فرش‌هایی وضع شد که بافت ساراسنی داشتند. همچنین بر اساس دفتر ثبتی متعلق به اواخر قرن ۱۳، اتحادیه‌ای از قالی‌باغان در کار ساختن «کیسه‌های صدقه به سبک ساراسنی» تخصص داشتند،^{۳۵۹} و لایحه‌ای که مجلس فرانسه در ۱۳۳۹ تصویب کرد بر «نظارت و ساخت فرش‌های ساراسنی» تاکید دارد، و در همان حال فهرستی متعلق به شارل پنجم در سال ۱۳۷۹ از فرش بزرگ دمشقی با طرح گل زنبق خبر می‌دهد.^{۳۶۰} منازیه اهل تور قالی بزرگی به سبک زنگیان مغرب برای کاخ آمبو بافت.^{۳۶۱} محتمل است واژه «تابی» فرانسه در همه موارد به قالی‌های دارای بافت فرشینه دلالت می‌کند، و نه به نوعی از قالی که بعدها رواج یافت و اساس بافت آن برگره زدن است. شاهد این مدعا گزارش‌های اتاق بازرگانی پاریس مربوط به سال ۱۶۵۴ است دایره به این که جهان فورتیه بافنده همه نوع قالی است - ترک، ایرانی، کارین، اسکندرائی و یمنی، هر چند این نکته نیز توضیح داده شده که شیوه کار او نو و ناشناخته است.^{۳۶۲} تأثیر فن بافت فرش‌های شرقی بر اروپا عموماً و حتی خود نقش‌ها نکته‌ای است که همگان بدان واقف‌اند. اما گهگاه فرشینه‌های متقدم فرانسه نیز موضوعات شرقی داشته‌اند؛ برای نمونه فرش آراس، که در آن برای اولین بار ابریشم و پشم درهم تنیده‌اند و خرگوشی را در حال جهیدن نشان می‌دهد. پرده‌های معروف به «سارازینو» در آراس از اعتبار زیاد برخوردار بود، و بافنده چنین فرشی در ۱۳۸۹ به خاطر تصویر کردن تاریخ شارلمانی یکصد فرانک طلا پاداش گرفت.^{۳۶۳} فرشینه‌های معروف به «هزار گل» در موزه کلونی همان حال و هوای مینیاتور اسلامی را دارند، که در آن همه چیز در گل و گیاه غوطه‌ور است و «آدم بر هوا پا می‌گذارد.» وانگهی، موضوع شاه بانویی که «آب تنی می‌کند» به تدریج بر فرش‌ها ظاهر می‌شود، همچنان که نقاشان ایرانی شیرین، شاهزاده خانم ارمنی، را در حال آب تنی در چشمه تصویر کرده‌اند.^{۳۶۴}

H. Frankfort, *The Problem of Similarity in Ancient Near - Eastern Religions*, 1951, p. 23.

۲- بی‌گمان، مسابقه زره‌شناسی به مسئله تفکیک و شناسایی نشانه‌های دودمانی برمی‌گردد و از این نظر قابل تکیه است با مهرهای استوانه‌ای شکلی که صاحب آن (به نشانه شناسایی) همراه با کالایی که صادر می‌کرد می‌فرستاد. در دوره خلافت اسلامی، به صورت نشانه درآمد و بر کلیه لوازم خانگی جانشینان خلافت نقش می‌شد. بستجید با:

L. A. Mayer, *Saracenic Heraldry*, 1933, pp. 1 - 4.

3- Ueberweg, *A History of Philosophy*, 1871, I, p. 250.

۴- به گفته سراف، نقاشی‌ها را به مدت یک سال کنار در قصر به نمایش می‌گذاشتند و «چنانچه درین مدت ابرادی به آنها گرفته نمی‌شد، هنرمند پاداش می‌گرفت و از آن پس به صنف صنعتگران می‌پیوست.»

(E. Renaudot, *Ancient Accounts of India and China*, 1973, pp. 50- 51)

مسعودی نیز در مروج الذهب و معادن الجواهر در همان حال که «مهارت خارق‌العاده هنرهای نجومی و دیگر هنرهای چینی» را می‌ستاید می‌گوید: «دربار، جهت ارتقاء سطح هنر، به آثاری که از پرداخت هنری بیشتری برخوردار باشند جوایزی اعطا می‌کند؛ و به امر امپراتور نمایشگاهی از این آثار برای بازدید همگان در قصر او برپا می‌شود.»

Masudi, *Muruj al Dhahab*, tr. A. Sprenger, I, 1841, p. 340.

5- C. T. H. Walker, in *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1915, p. 683, cf. p. 686.

6- V. Minorsky, *Marvazi*, 1942, p. 14.

7- cf. A. Roes, *Greek Geometric Art*, 1931, pp. 1- 126.

۸- در اساطیر یونان موجودی نیم زن و نیم دیگپرورنده: آوازشان چنان مسحورکننده بود که شنونده همه چیز را از یاد می‌برد تا آن حد که از گرمسنگی هلاک می‌شد. در ایدیه‌ی هومر، اولیس برای خنثی کردن اثر مسحرامیز آواز آنها، گوش‌های خود و همراهانش را با موم پر کرد و بعد خود را به دکل کشتی بست.

۹- موجودی افسانه‌ای در اساطیر باستان، نیم اسب، نیم انسان ساتتورهای به احتمالی یکی از قبایل تسالیای باستان بوده‌اند. (م)

۱۰- در اسطوره‌های یونان، موجوداتی با بال‌های طلاپی و چنگال‌های برنجی، و مارهایی که به جای مو بر سرشان روئیده بود، و اگر کسی به آنها می‌نگریست تبدیل به سنگ می‌شد. گورگون اصلی از سه گورگون، بانام مدرسا، به دست نزه پهلوان یونانی هلاک شد. سر گورگون در هنر کلاسیک یونان کراراً موضوع نقاشی با مجسمه‌سازی بوده است؛ همچنین غالباً نقش سر گورگون روی سپر یا زره حک می‌شد تا در دل دشمن رعب ایجاد کند. (م)

۱۱- موجوداتی افسانه‌ای در هیئت پرتندگان شکاری با صورت زن (م)

۱۲- نام پنجاه پری دریایی در اسطوره‌های یونان تیس، مادر آشیل قهرمان یونانی، یکی از آنها بود. (م)

۱۳- جنس مخالف پریان دریایی، که غالباً در حال دمیدن در صدف‌های شیپور مانند توصیف شده‌اند. (م)

۱۴- در اسطوره‌های یونان، موجودی مرکب با سر گاو و تن انسان (م)

۱۵- در اساطیر یونان، موجوداتی مرکب از مرد و بز (م)

۱۶- در اساطیر روم باستان، رب‌التوح کشتزارها، موجودی دارای دم، شاخ و پای بز، گوش‌های نیزه، پوست پوشیده از مو (م)

۱۷- در موجود افسانه‌ای با این نام در اساطیر یونان و مصر، ابوالهول یونانی چهره زن، تن شیر و بال پرورنده دارد، و طرح‌کننده معماری معروفی است که سرانجام اودیب آن را حل کرد. ابوالهول مصری به هیئت شیر با سر و سینه انسان تصویر شده است. (م)

18- J. Bronsted, *Early English Ornament*, p. 313.

C. C. Perkins, *Italian Sculptors*, 1868, II, p. 11.

۱۹- به نقل از:

برای اطلاع بیشتر از این نقوش هیولایی در هنر گوتیک، نگاه کنید به:

J. Balthusitis, *Revels et prodiges - Le gothique fantastique*, 1960.

۲۰- Chaos، یا کائوس، در اساطیر یونان، خلأ یا ورطه‌ای است. به روایت هزیود، زمین، تاریکی، شب و عشق از کائوس سربرآوردند. (م)

21- Transl. E. Schrader, in *Die Keilinschriften und das Alte Testament*, 1887 - 88, 31d ed., p. 488.

بسنجید با توصیف چنین مخلوقات مرکبی که در هیئت درباریان اطراف تخت بزرگان ابستاده‌اند:

Ancient Near Eastern Texts, ed. J. B. Pritchard, p. 109.

- 22- F. J. Tritsch, in *University of Birmingham Historical Journal* 1, No. 2, 1948.
- 23- A. W. Lawrence "The Ancestry of the Minoan Palace" in *Annual of British School at Athens*, XLVI, 1951, pp. 81 - 5.
- 24- Marinatos, in *Ibid*, XLVI, 1951, pp. 102 - 116.
- 25- F. H. Stubbings, *Mycenaean Pottery from the Levant*, 1951.
- ۲۶- یک نمونه، در انکومی واقع در قبرس با قدمت حدود ۱۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح و دیگری در راس شعرا مربوط به قبل از ۱۵۰۰ شناسایی شده‌اند.
- E. T. Vermeule in *American Journal of Archaeology*, 62, 1958, p. 117.
- 27 - A. Evans, *Palace of Minos*, 17, p. 962 f.
- 28 - A. W. Persson, *New Tombs at Dendra near Midea*, 1942, p. 166 f.
- که در ضمن آن نویسنده گونه‌های مختلف مقابر یونانی و مصری را با هم مقایسه کرده است.
- 29 - L. Woolley, *A Forgotten Kingdom*, p. 76 f.
- 30 - T. B. L. Webster, *From Homer to Mycenae*, 1958, pp. 29 - 30.
- 31- Josephus, *The Life against Apion*, 1, pp. 3 - 8.
- 32- H. L. Lorimer, *Homer and the Monuments*, 1950, pp. 52-102. "The foreign relations of Greece..."
- 33- R. Carpenter, "Phoenicians in the West", in *American Journal of Archaeology*, 62, 1958, 35 f.
- ۳۴- در اساطیر یونان، شوهر هلن، و حاکم اسپارت. (م)
- ۳۵- در اساطیر یونان، شاهزاده تروا. دامستان او در هلن جنگ میان یونان و تروا را به دنبال داشت که موضوع ایلیاد است.
- 36- T. J. Dunbabin, *The Origins of Greek Civilization*, 1961 pp. 206 - 08. نیز رجوع کنید به:
- 37- W. L. Brown, *The History of Etruscan Lion*, 1960, pp. 2f. and 27 f.
- ۳۸- به احتمالی منات؛ هر دو کلمه - منا و مینا - نزدیک‌اند به «مانی» در انگلیسی به معنای پول.
- ۳۹- کلمات «بای بل» (انگلیسی) و «بیل» (فرانس) به معنای انجیل از واژه بیلوس یونانی مشتق شده‌اند، به معنای کتاب. همچنان که قرآن با قرانت هم ریشه است. (م)
- 40- Glotz, *The Aegean civilization*, p. 386.
- همچنین نگاه کنید به:
- R. Weill, *Phoenicia and Western Asia to the Macedonian Conquest*, 1940.
- ۴۱- نوع دیگری از کشتی که به زبان اوگاری «تکت» و در زبان مصری «اسکتای» نامیده می‌شود را دارای منشأ مینوسی دانسته‌اند به گوردون در مقاله «هومر و انجیل» منشأ عبری و اوگاری بعضی دیگر از واژه‌های مینوسی و یونانی را نشان می‌دهند.
- C. H. Gordon, "Homer and the Bible," in *Hebrew Union College Annual*, xxvi, 1955, pp. 60 - 2.
- 42- W. F. Albright, *Archaeology and Palestine*, 1949, p. 194 f.
- 43- F. H. Cramer, *Astrology in Roman Law and Politics*, 1954, pp. 3- 28
- 44- G. Sarton, *A History of Science*, 1953, pp. 113-23, 170 f.
- با این وصف، روشن نیست که چگونه از سویی نظام sexagesimal از سومریان اقتباس گشته، و از سویی دیگر ریاضیات کهنه تا سده دوم پیش از میلاد همچنان بی‌وقفه بر نویسندگان یونانی تأثیر گذاشته است. همان منبع، جورج سارتون، تاریخ علم، صص ۱۸ - ۱۷. نیز نگاه کنید به:
- O. Neugebauer, *The Exact Sciences in Antiquity*, 1951, p. 20.
- و فصل چهارم کتاب فوق:
- "Origin and Transmission of Hellenistic Science"
- 45- F. M. Cornford, in *Cambridge Ancient History*, IV, 1926, p. 1-8.
- ۴۷- «اسرار الوریس» اصطلاحی است که به مناسک دینی یونان باستان اطلاق می‌شود، و مراسمی بوده است که در دهکده الوریس در یونان به منظور بزرگداشت دمتر (اله زمین) و دخترش برگزار می‌شده است. به رغم مخفی بودن این مراسم، اسرار الوریس نماد جشن نو شدن سال و رویش غلات است. (م)
- ۴۸- مارتون، منبع پیشین، صص ۶ - ۲۵.

F. Cumont, *Lux Perpetua*, 1949, pp. 235 - 74

49- J. Duchesne - Guillemin, *The Western Response to Zoroaster*, 1958, Ch 5, "Iran and Greece".

50- F. Lenormant, *Chaldean Magic*, p. 238 f.

برای اطلاع بیشتر در خصوص آستانس مع، رجوع شود به:

J. Bidez and F. Cumont, *Les Mages Hellenises*, 1938, II, pp. 267-308.

۵۱- قریب به جام جم یا جام جهان‌نما در اساطیر ایران. (م)

۵۲- احتمالاً هم‌ریشه با پیاله فارسی. (م)

۵۳- بسنجید با این مصرع از حافظ: اگر شراب‌خوری جرعه‌ای فشان بر خاک. (م)

54- T. J. Dunbabin, in *Annual of the British School of Athens*, 1951, XLV1, pp. 70 - 1, and Lushey, *Die Phiale*, p. 31.

۵۵- خدای آسمان، از نسل بت‌عامت خدای دریا (م).

56- C. Seltman, *Riot in Ephesus*, 1958, pp. 89 - 90.

57- L. R. Farnell, *The Cult of the Greek States*, 1896, II, p. 620

۵۸- پیشین، صص ۱ - ۶۳۰ اشبایی متعلق به تمدن‌های مصر و ۴۴۹ با نوشته‌هایی حک شده بر آنها در کورترا به دست آمده است:

C.H. Gordon, in *Journal of Near Eastern Studies*, XVII, October 1958, No. 4, p. 245.

۵۹- نام پایتخت کورت در عصر تمدن باستان این جزیره. (م)

M. P. Nilsson, *The Minoan Mycenaean Religion*, pp. 345 - 5.

60 - H. Frankfort, *Cylinder Seals*, Pl. XL11a.

61- H. Kühn, *Die Kunst Alt Europas*, 1958, Taf. 46.

۶۲- نام کنونی آن راس شمر است، از شهرهای باستانی سوریه، که بر اثر زلزله‌ای در قرن ۱۳ قبل از میلاد ویران شد. لوح‌های میخی به دست آمده در ویرانه‌های این شهر حاوی اطلاعاتی درباره کنعانیان است. (م)

63- C. H. Gordon, *Homer and the Bible*, sect. 42

64- R. Labat, *Caractère religieux de la royauté assyro - babylonienne*, 1939, pp. 63 - 9.

۶۵- الهه باروری در اساطیر سوریه؛ اقوام فنیقی و کنعانی ازرامی می‌پرستیدند. (م)

66 - P. J. Riis, "The Syrian Astrate Plaques and their Western Connections." in *Berytus*, IX, 1949, p. 64f.

۶۷- در اسطوره‌های یونان، ملکه دنیای مردگان و الهه باروری کشتزارها، پرسه‌فون دختر دهم‌تر الهه زمین بود. هادس فرمان‌روای دنیای مردگان او را ربود. هادس خود خدای ثروت‌های زمین است که بالطبع در لایه‌های زیرین زمین قرار دارد و از آنجا به روی زمین انتقال می‌یابد. به این ترتیب، دو جهان پرسه‌فون اساساً یک جهان است. (م)

۶۸- لقب خدایان اقوام سامی، بعل، یا بیل (بل شازار، فرزند بخت‌النصر)، در اصل خدای حاصل‌خیزی و برکت زمین بوده است. در

افسانه‌های کنعانی او را خدای طوفان دانسته‌اند. (نام هانی‌بال، سردار کارتاژی، مأخوذ از این واژه است.) بعل در میزان ورود قوم بنی‌اسرائیل به سرزمین کنعان مورد پرستش بوده است. اسرائیلیان عناصر بسیاری از مناسک کنعانیان را اقتباس کردند. پیامبران دوره‌های بعد بنی‌اسرائیل، نظیر موسی و الیاس، سعی در پیراستن بهوه از عناصر کنعانی داشتند و پرستش بعل را شرک می‌دانستند. (م)

۶۹- همتای هادس در اساطیر روم. (م)

70- J. H. Gaster, in *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1944, pp. 37 - 42

۷۱- در اساطیر یونان، جوان زیبایی که آفرودیت به او دل بست، اما گوازی او را کشت. از محلی که خون آدنیس بر زمین ریخت شفای نعمان روید. طبق روایت دیگری ازین افسانه، آفرودیت آدنیس را در صندوقچه‌ای گذاشت و به پرسه‌فون سپرد، اما پرسه‌فون عاشق او شد و از دادن او به آفرودیت امتناع کرد. با وساطت زئوس، قرار شد آدنیس یک سوم سال را با پرسه‌فون، یک سوم دیگر را با آفرودیت و ثلث آخر را به دلخواه بگذارند. زمبته این اسطوره آسیا است، و یکی از اسطوره‌هایی است که زمستان و بهار، به خواب رفتن طبیعت و بیدار شدن و سبز شدن مجدد آن در بهار، از طریق مرگ و رستاخیز رب‌النوع زیبا و جوانی نشان داده شده است. آدنیس مأخوذ از «آدن» است، به معنای اریاب، یا خداوند کلمه «آدنی» که در آیین بهود مترادف با بهوه است، مشتق از آدنیس است. (م)

۷۲- در اساطیر مصر باستان، رب‌النوع ایدیت، اصل؛ به معنای «چند چشم» او را داور، فرمان‌روا، خالق، رخدای بکل می‌دانستند. از یوریس

هدام یا برادر دو فلوی اش «بیت» که مظهر شر است در جنگ است. از بر سر به دست بیت کشته و قطعه قطعه می شود. ایزیس همسر از بر سر او را دفن می کند، و هوروس و توت انتقام او را می گیرند. از بر سر در بهشت در قلمرویی جاودانه زندگی را از سر می گیرد، و از نبرد نماد حیات پس از مرگ است. او را اغلب به صورت یک مومبای تاجدار، و گاهی نیز به شکل گاو نر تصویر شده است. (م)

۷۳ - خدای باروری زمین در اساطیر خاور نزدیک، عشق ایشتر به او سبب مرگ تموز شد. با رفتن تموز به دنیای مردگان زمین دچار خشکسالی شد. در دوره های بعد، تموز جای اش را به آدنیس داد. (م)

74- G. R. Levy, *The Gate of Horn*, 1948, p. 293.

75- J. Frazer, *The Golden Bough*, Pt. IV, Vol. I, pp. 11-12.

76- W. W. Baudissin, *Adonis und Esmun*, 1911, p. 177.

۷۷ - شاعره غنایی قرن هفتم پیش از میلاد یونان. (م)

۷۸ - شاعر یونانی قرن سوم پیش از میلاد. احتمالاً نخستین کسی است که سفرهای راغوی - در وصف زندگی ساده و آرام روستاییان و چوپانان گفته است. (م)

79 - S. Langdon, *The Epic of Creation*, 1923, I. 44.

80- H. Frankfort, *Kingship and the Gods*, 1948, p. 293.

۸۱ - گفتگویی است میان سقراط و دوست اش فایدروس بر سر تفاوت میان سخن وری و فن بلاغت از سویی و دیالکتیک از سوی دیگر. فن بلاغت بی عنایت به حقیقت در پی مجاب کردن است؛ دیالکتیک شیوه استدلال بر پایه حقیقت جوئی است. استعاره معروف افلاتون، که طی آن روح به ارایه ران تشبیه شده، درین رساله آمده است. (م)

82 - Frazer, op. cit, p. 236. Plutarch, *Alcibiades*, 18; Lucian, *De dea Syria*, 6.

83- Baudissin, op. cit., p. 111 f.

84- Frazer, op. cit., p. 224f.

۸۵ - سی بله یا کی بله یا کی بیه، از ایزد بانوهای باستانی آسیا، موجودی درجنسی که عاشق جوان خوهرویی به نام آتیس می شود، و از سر حسادت او را اخته می کند، و بعد در مرگ او به سوگ می تشبند. مطابق بافته های انسان شناسان، سی بله مورد پرستش روحانیون اخته نریجی بوده است. (م)

۸۶ - یکی از تپه های هفت گانه ای که ژم باستان بر آن بنا شده بود. (م)

87- O. Kiefer, *Sexual Life in Ancient Rome*, 1934, p. 125.

88- Frazer, op. cit., p. 263.

89- C. Vellay, *Le Culte d'Adonis - Thanmuz*, 1901, pp. 51-4, 69, 109.

۹۰ - از رب النوع مصر باستان، تلفیقی از آیس و از بر سر. معبد محل ستایش این رب النوع سراپوم نام داشت. معروفترین سراپوم در ممفیس بود که محل دفن آیس گاو مقدس مصریان نیز بود. (م)

۹۱ - نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۹۲ - در یونانی به معنای «شهر مرتفع» برج دیده بانی شهرهای مهم یونان که معمولاً بر فراز تپه بنا می شد. آکروپولیس آتن فلانی صخره ای به ارتفاع ۲۰۰ متر بود. دیوارهای این آکروپولیس در سال ۲۸۰ ق. م. به دست ابرانیان منهدم شد. بعدها آکروپولیس به صورت مرکز فعالیت های دینی درآمد. (م)

93- Theocritus, *Idyll*, xv.

94- Pansanias, Bk. I. C. 18. 4. S. "Dow" The Egyptian Cults in Thens." in *Harvard Theological Review* xxx, 1937, p. 183 f.

95- F. Cumont, *The Oriental Religions in Roman Paganism*, 1911, p. 79.

96- Lafaye, *Cultes des Divinités d'Alexandrie*, 1884, p. 53.

97- Ibid, pp. 118 - 19.

۹۸ - در اساطیر مصر، خدای ناظر بر مراسم تدفین و دقت نرازیی که به کار نوزین ارواح مردگان می آمد. او فرزند از بر سر بود، و داور دوزخ به هیئت مردی با سر شغال تصویر شده است. (م)

99- Drexler in Roscher's *Lexicon der Mytholog*, II. Col. 178.

100- P. Ronssel, *Les Cultes Egyptiens a Delos*, p. 277.

101- W. W. Tran, *Hellenistic Civilisation*, 3rd ed, 1952, p. 339.

102- Aelius Lampridius, IX, 4 f.; D. Magie, *The Scriptores Historiae Augustae*, 1922, I, pp. 287, 443.

103- a T. A. Brady, "The Reception of the Egyptian Cults by The Greeks," in *The University of Missouri Studies*, x, no I, 1935, pp. 5 - 49.

104- Wissows, *Religion und cultus der Romery*, 1902, pp. 292 - 3.

۱۰۵- قیصر رُم (۲۱ - ۱۲ م)، در ابتدای حکومت‌اش مورد احترام مردم بود، اما در پی بیماری سختی که دچار آن شد، حال جنون به وی دست داد، و دست به غارت و ایذا مردم زد. سرانجام عمومی او کلودئوس وی را به قتل رسانید و خود جانشین او شد. (م)

106- Ibid., p. 294 f. Cumont, op. cit., p. 55 f.

107- Drexler, op. cit., II, col. 409 f. and Lafaye, op. cit., p. 136.

۱۰۸- از باب مثال، فقط در نوستیا ۱۵ میترا به دست آمده است:

R. Meiggs, *Roman Ostia*, 1960, pp. 354 - 77.

آیین مهر با میترائیسم، دین ایران باستان، تا قرن اول پیش از میلاد رواج جداتی نیافته بود، اما با گسترش امپراتوری رُم در آسیا با اقبال زیادی روبرو شد، و حتی قیصرهای رُم از آن استقبال کردند. میترائیسم تا ظهور اسلام دوام آورد، اما به تدریج از آن جا که کیشی اسرارآمیز بود دچار تلاشی شد. (م)

109- L. R. Farnell, *Greek Hero Cults*, pp. 39 - 47.

110- Baudissin, *Studien zur Semitischen Religionsgeschichte*, 1878, II, p. 247.

111- Cumont, op. cit., p. 111.

112- Ibid., p. 242, no. 10

113- Lucian, *De Dea Syria*, 17, 19. 85 W. W. Tran, op. cit., p. 342

114- Cumont, op. cit., p. 112, and n. 21. cf. R. G. Collingwood, *Roman Britain*, 1955, p. 135.

۱۱۵- شاعر رومی قرن ۲ میلادی. (م)

۱۱۶- اژنت رودی به طول ۴۰۵ کیلومتر در غرب آسیا از لبنان، سوریه، ترکیه می‌گذرد و به مدیترانه می‌ریزد (م)

117- E. O. Ferror, in *Melanges Cumont*, 1936, p. 710, and H. Guterbock in *American Journal of Archaeology*, LII, p. 123f.

کوماری: در اساطیر هورایی، خدای خدایان

اورانوس: تجسم آسمان در یونان باستان؛ از فرزندان خود نفرت داشت و آنها را در قعر زمین مدفون ساخت، اما فرزندش کروئوس او را اخذ کرد و خود جای او را گرفت.

کروئوس: فرزند آسمان و زمین و پدر زئوس.

۱۱۸- توضیح این که، کوماری پس از آن که ۹ سال وزیر آسمان بود علیه او شورید و او را با دندان‌هایش عقیم کرد، اما بعد دریافت که دو فرزند او در درون خود او رشد می‌کنند، و پس از چندی آنها را به دنیا آورد. فرزند دوم کوماری را سرنگون کرد و پدر خود، آنو را به تخت نشانید. کوماری به نوصیه خدای دریا، کوه را حامله کرد و از او صاحب کودکی سنگی شد. (م)

119- E. R. Dodds, in *principium Sapientiae* by F. M. Cornford, 1952, p. 240, and R. O. Benett, in *Journal of Hellenic Studies*, LXV, pp. 100 f.

۱۲۰- منسوب به آخایه، منطقه‌ای در جنوب یونان باستان، در ساحل خلیج کورینت. (م)

121- G. Contenau, *La Ciceration des Hitties et des Mitarnies*, 1934, p. 142.

122- Cf. O. R. Gurney, *The Hitties*, 1954, pp. 52 - 5.

123- F. Legge, in *Journal of Royal Asiatic Society*, 1917, pp. 695 0 714; and E. Laroche in *Ugaritica* III, p. 121.

124- R. D. Barnett, in *Journal of Hellenic Studies*, 68, 1948.

125- H. M. Ransome, *The Scared Bee*, 1937, pp. 1 - 25, esp. pp. 20 - 21.

- 126- H. J. Rose, *Ancient Greek Religion*, 1948, pp. 59 - 60.
- مطابق باور فریجیان، دیونیسوس در زمستان در بند یا در خواب بود، و در تابستان رها یا بیدار؛ و این خود، ویژگی او را به عنوان رب‌النوع حاصل خیزی زمین نشان می‌دهد؛ در مرحله آغازین این باورها، وی با غلات درختان، انجیر، پیچک و به همان مقدار با شراب مرتبط بود. Cf. W. M. in *Classical Review*, XLI, 1927, P. 160 f.
- 127- H. L. Lorimer, in *Annual of the British School at Athens*, 1953, pp. 105 - 9, 172.
- 128- R. Dussaud, *Prehadiens, Hitties et Achaens*, 1953, pp. 105 - 9, 172.
- 129- *Corpus Inscriptionum Semiticarum*, 1881, I, 89 f.
- 130- *Memoires de la Mission Archeologique en Prese*, xx, 1928, p. 58.
- 131- Pettazzoni, *The All - Knowing God*, 1956, p. 156.
- 132- J. H. Gaster, in *Orientalia*, II, 1942, p. 56.
- 133- G. A. Cooke *Text Book of North Semitic Inscriptions*, no. 36, p. 102.
- 134- J. Franzer, *The Golden Bough*, 1936, IV, I, pp. 16, 110 f.
- 135- Ibid, IV, I, pp. 125, 142-3.
- 136- R. Beroheime, in *The Art Bulletin*, June, 1958, p. 162.
- 137- V. Müller, in *Journal of the American Oriental Society*, 1939, 59, pp. 249-50.
- 138- Maxwell - Hyslop, in *Iraq*, 18, 1956.
- ۱۳۹- از این منسوجات چیزی باقی نمانده است، اما اشیاء لعابدار عیلامی که الگوهای این منسوجات را حفظ کرده‌اند در گوشه‌های فرش گل مانند‌ی دارند که در اقلام ملکایی و زدی دیده می‌شود.
- R. O. Barnett, in *The Aegean and the Near East*, ed. S.S. Weinberg, 1956, pp. 229 - 31, Chapter Entitled "Ancient Oriental Influences on Archaic Greece."
- 140- O. Broneer, in *American Journal of Archaeology*, LVI, 1952, p. 172.
- 141- *Archives royales de Mari*, II, 101, and IV, 79.
- 142- E. F. Lutz, *Textiles and Costumes among the People of the Acient Near East*, 1923, p. 58.
- ۱۴۳- خروج کلیمبان از مصر ۱۲۰۰ ق. م. و ورودستان به کنعان پس از ۴۰ سال- (م)
- ۱۴۴- عبرانیان، به خلاف فنیقیان، ظاهراً کارگران ماهری نبودند و صرفاً آجر و ساروج می‌ساخته‌اند. یک نقاشی از بنی‌حسین، سامی‌ها را هم در حال آجرسازی نشان می‌دهد.
- W. Keller *The Bible as History*, 1956, pp. 117 - 8.
- ۱۴۵- نام دو بخش از عهد عتیق، شرح قوم بنی‌اسرائیل از سال‌های پایانی دوران داوود تا زمان تبعیدشان به بابل- (م)
- ۱۴۶- در تورات، شاه آشور که بابل را تصرف و ویران کرد- (م)
- 147- Luckenbill, *Ancient Records of Assyria and Babylonia*, 1926 - 7, II, pp. 145, 148, 154.
- ۱۴۸- در تورات، نام یکی از پادشاهان بنی‌اسرائیل. نام آهاب همیشه مترادف با رذالت و شر بوده است. (م)
- 149- A. Heidel, in *Sumer*, XII, 1956, nos. 1, 2, pp. 13 f. . 29.
- 150- D. D. Luckenbill, op. cit., I, 804.
- 151- A. Parrot, *Ziggurats et de Babel*, 1949, p. 20.
- ۱۵۲- بزرگ‌ترین پادشاه آشور، او مجد و عظمت کشورش را به آن بازگردانید. بابل را بازسازی کرد و برای فرات سیل بند ساخت. باغ‌های معلق را به او نسبت داده‌اند. به روایت عهد عتیق، او بود که اورشلیم را محاصره و فتح کرد و یهودیان را به اسیری به بابل برد. به روایت کتاب دانیال، بخت‌النصر دچار تفرعن شد و همین او را از مردم راند. (م)
- 153- S. Chattopadhyaya, *Early History of North India*, 1958, pp. 86 - 7.
- 154- W. Hinz, *Journal of Near Eastern Studies*, IX, 1950, p. 1 f.

156- Zaehner, Zurvan, p. 7 f, citing D. M. Madam, *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, 1911, p. 412.

157- Noldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden*, pp. 165, 230.

۱۵۸- مورخ بیزانسی قرن ۲ میلادی؛ او در جنگ‌های یونانی-پارتی اول علیه ایران شرکت داشت. (م)

۱۵۹- در متن خسروها آمده است. (م)

160- *History of the Wars*, II, IX, 12-17.

۱۶۱- آرتور کریسپین سن، ایراند در زمان ساسانیان، ص ۳۹۲، و

J. Szygowski in *Byzantinische Zeitschrift*, XX, p. 276.

۱۶۲- موریس در باز پس‌گیری تخت سلطنت به پرویز کمک کرد، و بعد دختر خود شیرین را به همسری او درآورد.

164- J. Fergusson, in *Tristram's Land of Muab*, pp. 367, 370.

165- A. Choisy, *L' Art de batir chez les Byzantine Emperors*, 1933, p. 34, h.g. 32.

طاق غربی مابیل در مصر در اواخر دودمان اول پیدا شد:

W. B. Emery, *Great Tombs of the First Dynasty*, III, 1958, p. 102, pl. 116.

نشانه‌هایی از طاق‌های آجری مسطح متعلق به دوره روم در کارائیس مصر، و در خاورمیانه در آشور، هاندا، دورا، سلوکیه و تیسفون به دست آمده است.

D. Talbotrice, *Great Palaces of the Byzantine Emperors*, 1958, II, pp. 90 - 5.

166- E. C. Semple, *The Geograpy of the Mediterranean Region*, p. 679.

167- F. E. Day, "Silks of the Near East", in *Bulletin of the Metropolitan Museum*, IX, 1950, 4, pp. 108 - 17, and R. J. Forbes, *Studies in Ancient Technilogy*, Iv, 1956, pp. 49 - 58.

168- J. Pijoan, *Stemma Artis*, VII, fig. 412.

169- G. Contenau, *Everyday Life in Baby Lonia and Assyria*, 1954, p. 109.

170- C. Shefer, *Sefer Namah*, 1881, p. 110.

171- A. Grabar, "Le Succes des arts orientaux à la cour Byzantin sous les Macedoniens," *Munchner Jahrbuch*, 3 Folge, II, 1951, pp. 39, 57, 59.

172- Ibid, p. 36.

173- J. Ebersolt, *Les Arts Somtuaires de Byzance*, 1923, p. 11.

۱۷۴- این باور قدیمی که امپراتور بیزنطه «کارگر، موزاییک و سنگ‌مرمر» مورد نقاشی‌ها را ارسال می‌داشته اخیراً مورد تردید واقع شده است، و اهل تحقیق نشان داده‌اند که این واقعه به واقع‌های متعلق به دوران پیش از اسلام دایره بنای کلیسای در صتعا به دست پادشاه حبشه شباهت دارد.

K. A. C. Creswell in *Journal of the Royal Asiatic Society*, Pts 3 and 4, 1956, pp. 142-5.

با این همه، آیا نمی‌توان تصور کرد که در این مورد خاص، تاریخ تکرار شده است؟

175- S. Runciman, "Bachdad and Constaniople", in *Sumer*, XII, nos. 1, 2, 1956, pp. 43 - 50, esp. p. 46.

176- A. Vasiliev, in *Byzantium*, ed. N. H. Baynes and H. Moss, 1948, pp. 311, 317.

این حمدون (۱۱۶۷) می‌گوید، در سال ۷۱۵ پیمان صلحی میان بیزنطه و مسلمانان منعقد شد مشروط به آن که مسجد جامعی در بیزنطه ساخته شود، و این کار به دست مسلمة فرمانده‌ای که بردار سلیمان خلیفه مسلمان بود (۱۷ - ۷۱۵) به انجام رسید.

۱۷۷- برای اطلاع از دفاعیه یوحنا در خصوص شمایل، نگاه کنید به ترجمه انگلیسی:

M. H. Alles, London, 1898.

همچنین رجوع شود به:

E. J. Martin, *A History of Iconoclastic Controversy*, 1930

N. H. Banes, *Byzantine Studies and Other Essay*, 1955, pp. 19, 226 - 39.

178- A. Vasiliev, op. cit, p. 311.

- 179- G. Finlay, *History of the Byzantine Empire*, 1913, p. 179. به نقل از
 C. Diehl, *Manuel d' art byzantin*, 1925, p. 369. نیز رجوع شود به
 Labarte, *Le Palais Imperial de Constantinople*, 1861.
 J. Ebersolt *Le grand Palais de Constatiople et le Livre de Ceremonies*, 1910.
 Le Beau, *Histoire du Bas Empire*, 14, pp. 453 - 4.
 180- G. Finlay, *History of the Byzantine Empire*, p. 139.
 181- Semavi Eyice, "Un Palais Byzantine construit d'apres les plans des palais abbasides", in *Bulletin* (Ankara), Vol. 89, 1959, pp. 101 - 111.
 182- de Beylie, *L'habitation byzantine*, p. 117.
 183- G. G. Coulton, *Art and Reformation*, p. 584.
 باب شدن ابزار خودکار در اروپا ریشه عربی داشت، نه بیزنطی. به عقیده صاحب نظران، آلات خودکار متعددی که رابرت دوم اهل آرنوا در باغ همدین نصب کرده است به کارهای الجزری شباهت دارند.
 M. Charageat, *Bulletin de la Societe de l' Art francais*, 1950, pp. 94 - 106.
 ۱۸۲- الدمیری، حیات الحيوان، ۱۹۰۶، ج ۱، ص ۴۹۵.
 184 - E. Herzfeld, "Der Thorn des Khosro", in *Jahrbuch der preus Kuns*, 1920, Vol. 41.
 185- G. Rawlinson, *The Five Great Monarchies*, 1871, p. 216.
 186- Al Maqrūzi, *Livre des Admonitions*, tr. P. Casanova, 1906, 358 ff. T. W. Arnold, *Painting in Islam*.
 187- G. Le Strange, "A Greek Embassy to Bahghdad in 917 A. D." in *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1897, pp. 38-42.
 به گفته ابوالفداء، این درخت، همراه با پرته‌های آوازخوان، پیش از آن در زمان مأمون (حدود ۸۲۷ م) وجود داشته است. از اوصاف فوق چنین برمی آید که این درخت مسلماً همان درختی نیست که، موافق توصیف هرون، از طریق رانش هوا به درون لوله‌ای باریک که به منقار پرته‌های منتهی می‌شد به کار می‌افتاده است.
 G. Brett, in *Speculum*, XXXIX, 1954, pp. 477 - 487.
 161 - G. Migeon, "Orfevererie d' argent de Style Oriental Trouvee en Bulgarie", in *Syria*, III, 1922, p. 141.
 ۱۸۸- ابن اثیر، الکامل، صص ۶-۱۰۵ و:
 S. Runciman *The Emperor Romanus Lecapenus and His Reign*, 1929, pp. 54, 90, 136.
 189- M. Hamidullah, "Nouveau documents sur les rapports de l'Europe avec l'Orient Musulman au Moyen Age" in *Arabica*, VII, 1960, pp. 281 - 300, esp. 288, 290.
 ۱۹۰- البته منصور قسطنطنیه کنونی است، یعنی استانبول. (م)
 191- Van Millingen, *Byzantine Churches in Constantinople*, pp. 268, 271, fig. 92.
 192- K. A. C. Crewell, *Fortification in Islam before A. D. 1250*, British Academy Lecture, 1952, p. 107.
 193- C. Sathas and E. Legrand, *Les Exploits de Digenis Akritas*, 1875.
 ۱۹۴- داستان ترکی سیدی بطلال (حداکثر در قرن چهاردهم) را اکنون افسانه‌ای می‌دانند که درون مایه منظومه‌ای مربوط به امیر عمر ملیتی ۷ متعلق به قرن دهم، را اخذ کرده است.
 J. Mavrogordato, *Digenes Akrites*, 1956, p. LXXII f.
 ۱۹۵- ظاهراً سهوی روی داده است؛ مرداد فرزندان پسر عم پیامبر است. (م)
 ۱۹۶- یک شهر آشکار دیگر، چرا که مدفن امام سوم شیعیان در کربلاست. به احتمالی منبع نویسنده، هراوی، مهو کرده است. (م).
 197- A. Vasiliev, "Haran - ibm - Yahya His Description of Constaniople", in *Seminarium Kondakovianum*, V, 1932, pp. 63.
 198- De Adam. Imp. XXI, p. 101 B.

199- F. W. Hasluck, *Christianity and Islam under the Sultans*, II, P. 720.

200- G. Schlumberger, *L'épopée Byzantine*, III, p. 23.

201- W. Metcalfe, *The Great Palace of Constantinople*, 1893, p. 33.

202- S. F. Sadeque, *Baybars I of Egypt*, 1956, pp. 148 - 9.

صلاح‌الدین ابویوسف منبری در سال ۱۱۸۹ برای این مسجد ارسال داشت:

C. M. Brand, in *Speculum*, April 1962, p. 174.

203- G. C. Miles, "The Arab Mosque in Athens", *Hesperia*, xxv, No. 4, 1956, pp. 329 - 44.

204- C. R. Markham, *Embassy of Ruy Gonzalez de Clavijo to the Court of Timur*, p. 46.

205- M. Izzedin, in *Journal Asiatique*, 1953, 241, no. 3, pp. 407 - 10.

آیا این همان بنایی تپت که در نزدیکی هیرودوم برای اسکان اسرای بلند پایه مسلمان ساخته شد و مقدسی نیز در سال ۹۸۵ از آن یاد می‌کند؟

P. K. Hitti, *History of The Arabs*, 1943, 3rd ed., pp. 203 - 4.

206- O. M. Dalton, *East Christian Art*, p. 123, J. Ebersolt, *Le Grand Palais de Constantinople*, 1910, p. 149.

207- V. Minorsky, in *Bulletin of the school of Oriental and African Studies* 1943, xl, 3, p. 562.

208- J. Ebersolt, *Les arts somptuaires de Byzance*, 1923, p. 86.

209- R. Runciman, *Byzantine Civilization*, p. 132, citing Nicetas Choniates, pp. 278 - 84.

۲۱۰. مرکز استان تیرون، در اثرش. (م)

211- Strygowsky and Van Berchen, *Amida*, 1910, pp. 348 ff. pl. XXI I, and fig. 295.

212- G. Migeon, *Manuel d'art Musulman*, II, p. 21.

حتی گفته‌اند فن میناکاری را از فاطمیون آموختند، و سپس آن را به اروپاییان منتقل کردند:

W. L. Hildburg, *Medieval Spanish Enamels*, 1936, Ch. 4.

213- Iraq, VIII, 1946, p. 91, Pl. xv.

214- *Kritat*, I, 414, 31, Bulaq ed., 1270 A. H.

215- M. Age - Olgu, "The Origin of the Term 'Mina' and Its Meaning," in *Journal of Near Eastern Studies*, V, 1946, No. 4, pp. 253 - 4.

216- Barany - Oberschall, "The Crown of the Emperor Constantine Monomachos," Budapest, 1937 (*Archaeologica Hungaria*, XXII).

217- H. Buchtal, "A Note on Islamic Enamelled Metalwork and Its Influence in the Latin West," in *Art Islamica*, XI, XII, 1946, pp. 195 - 8.

218- M. de Vasselot, "Les émaux limousins à fond vermiculé," in *Revue Archéologique*, VI, p. 42; W. L. Hildburgh, *Medieval Spanish Enamels*, 1936.

هیلدبرگ در حینهای اسپانیایی سده‌های میان عقیده دارد موای اشیاء میناکاری، میناهای مسی تأثیر اندلس را نشان می‌دهند.

D. Talbot Rice in *Byzantine Glazed Pottery*, 1930, p. 94.

219- D. Talbot Rice, in *Cahiers Archeologiques*, VII, 1954, pp. 69 f.

220- L. Breheir, "L'art du Moyen Age: est-il d'origine orientale?" *Revue des deux mondes*, April, 1909, p. 667.

221- J. Brondsted, op. cit., p. 31.

222- W. G. East, *An Historical Geography of Europe*, 1948, p. 118.

223- Eleyd, *Histoire du Commerce du Levant*, I, p. 92.

224- C. R. Beazley, *The Dawn of Modern Geography*, I, p. 204.

225- A. R. Rising, "The Consequences of the Islamic Expansion," in *Classica et Mediaevalia*, XII, 1951, p. 106.

- 226- Mas Latrie, *Relations des Chrétiens avec Arabes*, 1866.
- 227- J. K. Wright, *Geographical Lore of the Time of the Crusades*, 1925, p. 299. Citing "Itinerary" (Adler) pp. 75 - 7.
- 228- M. Komroff, ed., *Contemporaries of Marco Polo*, pp. 254 - 5.
- ۲۲۹- باگریفون، موجودی افسانه‌ای، حاصل پیوند شیر عقاب؛ نگهبان گنج‌های پنهان. (م)
- 230- E. Sabbe, "L'importation des tissus orientaux en Europe Occidentale," in *Revue Belge de philologie et d'histoire*, 1935, XIV, Mo - 3, pp. 810, 841.
- 231- Cantu, *Histoire des Italiens*, VI, p. 2.
- 232- W. G. East, op. cit., pp. 118, 119, cf. Alengry, *Les Fories de Champagne*.
- 233- T. S. R. Boase, *English Art*, 1953, p. 97.
- 234- A. Roes, in *Bulletin Correspondence Hellenique*, 1935, vol. 59, p. 324.
- این لباس ۱۵ تل (واحد طول باستان) طول داشت، و نقش‌هایی، از جمله نقوش نخت‌جمشید و شوش، بر آن زده بودند. یا استناد به روکش‌های بدل چینی مکشوفه در شوش، ظاهراً دامن‌هایی که گاردهای هخامنشی به تن می‌کردند نقش مشابهی داشته است.
- P. Jacobsthal, in *Journal of Hellenic Studies*, 58, 1938, pp. 205 - 14.
- ۲۳۵- جهانگرد و نویسنده یونانی اواسط قرن دوم به آسیای صغیر، سوریه، فلسطین، مصر و یونان سفر کرد. شهرت او به واسطه کتاب وصف یونان است، که در واقع راهنمای جهانگردان و مسافران یونان بود (م)
- ۲۳۶- مورخ یهودی قرن یکم میلادی، از رهبران جنبش یهود علیه مزون، امپراتور روم، اثر معروف او جنگ‌های یهودیان است. (م)
- 237- L. Friedlande, *Roman Life and Manners under the Early Empire*, 1908 - 13, 11, p. 203.
- ۲۳۸- این مطلب را سیدونیوس آپولونی ناریوس طی نامه‌ای به آگری کولا عنوان کرده است، به نقل از:
- F. H. Jackson, *The Shores of the Adriatic*, 1906, p. 256.
- ۲۳۹- پادشاه بابل (۲۰۲۵ - ۲۰۶۷ ق. م.) مجموعه فوایدی که وی وضع کرد سبب شد تا بتواند بر بخش عمده بین‌النهرین حکمروایی کند (م)
- ۲۴۰- مورخ یونانی (۳۵۲ - ۲۳۰ ق. م.)، مرید سقراط بود و طرفدار کوروش. شرح حال آرمانی کوروش را هم نگاشت. (م)
- 241- L. Brechier, "Les Colonies d' Orientaux en Occident", *Byzantinische Zeitschrift*, 1903, p. 23.
- 242- H. d'Hennezel, *Le Musée Historique des Tissus*, 1927, pl. 24.
- 243- H. Prienne, *Mohammed and Charlemagne*, 1940, p. 160.
- ۲۴۴- اطلاعات موجود حاکی از آن است که پادشاه فرانسه جانورانی را در سال ۷۹۷ به همراهی اسحاق یهودی به دربار هارون اعزام داشت، و در برابر فرستادگان خلیفه، همچنین فرستاده‌های امیر ابراهیم ابن العقیله را از آفریقا در سال ۸۰۱ به حضور پذیرفت. زمانی که اسحاق بازگشت حامل هدایای گران‌بها بود. عبدالله، سفیر دیگر هارون در سال ۸۰۷ شماری از اقلام سیاهه شد، را با خود به همراه داشت.
- H. Leclercq, in *Dictionnaire d' Archeologie Chretienne*, 1936, XII, 2, col. 2656.
- 245- F. W. Buckler, *Harunul - Rashid and Charles Great*, 1931, pp. 5, 91.
- 246- Reinand, *Les invasions des Sarazins*, p. 136.
- ۲۴۷- در متن، سبزی سبزی آمده است. (م)
- 248- J. Ebersolt, op. cit., p. 64.
- 249- Reinand, op. cit., 150.
- 250- V. V. Barthold, in *Seminarium Kondakovianum*, II, 1928, pp. 85 - 90.
- ۲۵۱- به عقیده بارنولد، این فرستادگان از جانب تئودورا همسر تئوفیلکتوس، حاکم روم که سرگبوس سوم مطران آن بود اعزام شده بودند. نویسنده دیگری به نام لام (در کتاب شیشه‌های شرقی، ص ۲۱) عقیده داشت که هدیه هدایا، تئودوراندا به احتمالی دختر آنران دوم، کنت تروا در سال‌های ۳ - ۸۲۲ بوده است که با تئودورا کنت پاریس که در فاصله سال‌های ۹۸ - ۸۸۸ پادشاه فرانسه نیز بوده، ازدواج کرد اگر چنین باشد، خلیفه وقت معتمد بالله (۹۸ - ۶۸۸) بوده و نه مکنفی (۹۰۸ - ۹۰۲). با این همه، دست‌نوشته جدیدی این نکته را تأیید می‌کند که خلیفه همان مکنفی بوده، و سفرا از جانب برتا دختر لونیس در سال ۹۰۶ اعزام شده‌اند.
- M. Hamidullah, in *Journal of the Pakistan Historical Society*, I, Pt. 4, 1953, pp. 272 ff.

- 252- H. G. Farmer, *Historical Facts for the Arabian Musical Influence*, p.9, citing Vignoli, 11, pp. 243 - 5.
- 253- U. Monneret de Villard, in *Aegyptus*, IV, 1923, pp. 66 - 7
- 254- *Liber Pontificalis (ed Duchésne) Vita Hadriani*, pp. 499, 500, 504.
A. Marignan, *Un Historien de l' Art Francais*, p. 142.
- به نقل از:
برای تصاویر این نقش‌ها، رجوع شود به:
Cahier et Martin, *Melanges d' archeologie*, I, Pls. xxiv - xxvii, II, Pls. xi, ix, III, Pls. xvi, xx, xxiii, xxv, IV, p. 170, 180.
- 255- Makkari, *History of the Mohammadan Dynasty*, tr. Gayangos, II, pp. 159 - 165.
- ۲۵۶- دوزی در لغت‌نامه نام‌های البسه عرب‌نیرازی را پارچه زربفت معنی کرده است:
Dozy, *Dictionnaire des noms des vetements chez les Arabes*, pp. 355 ff.
- اولین بار در سال ۹۳۲ میلادی بود که این رسم در میان مسیحیان یاب شد و آن زمانی بود که بک «پان‌نو نیراز» به بک دبر گالی سیایی پیشکش شد:
Espana Sagrada, Vol. XL, p. 400.
- 257- Makkari, op. cit., II, pp. 194 - 6, 480 - 1
- 258- Whishaw, *Arabic Spain*, Chap. 10.
- 259- Pierrotti, *Jerusalem Explores*, I, p. 309.
- 260- Clermont - Geneau, *Recueil d' archeologie orientale*, II, p. 406.
- 261- Whishaw, op. cit., pp. 385 - 7.
- 262- Diaz Jimenez, *Imigracion mozarable*, pp. 127 - 8.
- ۲۶۳- در متن اسفینکس (sphinx) آمده اما احتمالاً مراد فینکس (phoenix) به معنای عتقا بوده است. (م)
- 264- B. Bevan, *History of Spanish Architecture*, p. 40.
- 265- W. G. Tompson, *A History of Tapestry*, 1930, p. 47.
- 266- F. W. Buckle, "the Pallium of St. Cuthbert" in *Archaeologica Aethava*, 1925, pp. 100 - 214.
- 267- R. Dozy, *Histoire des Musulmans d' Espagne*, 1861, IV, pp. 123 - 4.
- 268- M. Gomez - Moreno, *El Panteon Real de las Hegas de Burgos*, 1946.
- 269- L. Olschki, in *Art Bulletin*, March 1944, xxvi, no. I, p. 103.
- 270- *Bulletin de la Societe archeologique de Sens*, VI, Pl. VIII, VII, PL vi
L. Beugie, *La Cathedrale de Sens*, 1929, figs. 99 and Pl. XXiv. 1, 2, 3, 4.
Chartraire, *Inventaire du Tresor de Sens*, 1897.
- 271- L. Brehier, *Le Style Roman*, 1911, p. 80.
- 272- D. Talbot Rice, "Persia and Byzantium", in *The Legacy of Persia*, 1953, p. 55.
- 273- R. Ettinghausen, in *New Eastern Culture and Society*, ed. T. C. Young 1951, pp. ix, 18, PL I.
- 274- Puigy Cadafalch, *Els Banyos de Gerona*, p. 728, n. I.
- 275- D. S. Rice, in *Illustrated London News*, October 3, 1959, pp. 356 - 8.
- 276- Emile Mâle, *L'Art religieux du Izieme Siecle* p. 343.
- 277- *Bulletin archéologique du Comité*, 1904, p. 333 f.
- 278- S. Runciman, *A History of the Crusades*, II, p. 314.
- 279- A. B. Beretta, in *Al - Andalus*, VII, 1942, pp. 475 f.
- 280- J. B. Trend, *The Spanish Treatise on Chess Written by the Order of Alfonso the Wise in 1283*, 1913.
- ۲۸۱- فارمر در مقاله «خاستگاه عود و کمانچه در موسیقی عرب» می‌نویسد اعراب آرشه را از شرق گرفتند و بعد آن را به اروپا انتقال دادند:
H. G. Farmer, "The Origin of the Arabian lute and rebec," in *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1930, pp. 777 - 9.

۲۸۲- روی کُرجی، در مجموعه کاراند در فلورانس، متعلق به بیزنطه قرن هشتم یا نهم، تصویری از یک کمانچه نقاشی شده؛ و نمونه دیگر روی یک نسخه متعلق به ربع سوم قرن نهم:

A. Bionet, *La miniature Carolingienne*, pl. LVII.

۲۸۳- جورج سارتون، تاریخ علم.

C. H. Haskins, "Arabic Science in Western Europe", *Isis*, VII, 1925, pp. 478 - 85.

284- G. F. Hill, "On the Early Use of Arabic Numerals in Europe," *Archaeologica*, Vol. 62, 1910, pp. 137 - 90.

۲۸۵- کلابهام در معماری رومیایی اروپای غربی عقیده دارد که این امر، با عنایت به تطبیق سبک‌ها، محتمل به نظر نمی‌رسد:

A. W. Clapham, *Romanesque Architecture in Western Europe*, 1936, pp. 31-32.

286- D. M. Ferotin, *Histoire de l'Abbay de Silos*, 1897, p. 45.

287- Rupin, *L' Oeuvres de Limoges*, p. 48, n. 3.

288- Rupin, *op. cit*; p. 47, n. 2. 269, *Ibid.*, p. 48, n. 5.

289- Reinaud, *Les Invasions des Saracins*, p. 220.

290- G. G. King, *The Way of St. James*, I, pp. 60 ff.

291- Reinaud, *op. cit.*, p. 267.

292- G. G. King, *Mudehar*, p. 206.

293- J. G. White, *The Spanish Treatise of Chess - Play. by the order of King Alphonso the Sage in the year 1283*, Leipzig, 1913.

۲۹۴- سی. جی. گد در مقاله‌ای در نشریه عراق گمانه‌زنی‌های هوشمندانه در خصوص ریشه بابلی شطرنج دارد:

C. J. Gadd, *Iraq*, VIII, 1946, p. 66 f.

295- H. J. R. Murray, *A History of Chess*, 1911, p. 169 f.

یک یونانی موسوم به پالامادس را مخترع شطرنج می‌دانند، و به عقیده برخی منشأ هندی این بازی مجعول است. مع الوصف، ظاهراً قدیمی‌ترین مهره‌های شطرنج در حفاری‌های برهمن آباد به دست آمده که احتمالاً متعلق به قرن هشتم میلادی است:

W. Maskell, *Ivories, Ancient and Medieval*, 1875, p. 78.

خاصه آن که اکنون محقق شده است مهره‌های پیدا شده در کلیسای سن دنیس، که سابقاً به غلط هدیه شارلمانی قلمداد می‌شد، به گجرات قرن پانزده تعلق دارند:

D. Barrettm in *Oriental Art*, I, no. 2, 1955, p. 51.

از سوی دیگر، چنانکه ایوریجان بیرونی و یک متن بالنسبه متأخر هندی به نام بهاویشیا پورانا نشان داده‌اند، شطرنج هندی را با ناس بازی می‌کردند، و از آن جا که این بازی به شانس بستگی داشت، مسعودی در مروج الذهب یقیناً اشتباه می‌کند که می‌گوید بالهیت شاه مخترع این بازی آن را به نرد ترجیح می‌داد چرا که برنده آن باید صاحب هوش و ذکاوت باشد:

Masudi, *Muruj al Dhahab*, tr. A. Sprenger, I, 1841, pp. 171 - 2.

296- B. de Meynard and P. de Courteille, tr. *Muruj*, 1861, I, 157 - 61; VIII, 312.

297- O' Leary, *History of the Fatimid Caliphate*, p. 165.

298- J. B. Trend, in *Legacy of Islam*, ed. T. W. Arnold and A. Guillaume, 1931, pp. 32 - 3.

299- Dozy, *Spanish Islam*, p. 677.

300- C. K. Wilkinson, in *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art*, 1943, pp. 32 - 3.

رالی، در مقاله «منشأ بازی ورق»، ضمن رد این نظر که ورق بازی منشأ شرقی دارد، به این نکته توجه می‌دهد که اولین ورق‌های اروپایی به ورق‌های چینی، ژاپنی یا هندی که الگوی آنها بوده شباهتی نداشته‌اند. این نکته که در هزار و یک شب اسمی از بازی ورق به میان نیامده است می‌تواند دلیلی کافی بر این مدعا باشد که اعراب از این بازی اطلاع نداشتند. مردم نوربرگ در حدود ۱۳۸۰ و فرانسویان نیز در سال ۱۳۹۲ این بازی را می‌شناخته‌اند. لفظ اسپانیایی «بیس» به معنی ورق مشتق از واژه عربی «بیس» به معنای رسول یا خبر آورنده است، هر چند ارتباط میان این دو بی‌معناست، زیرا پیامبر اسلام (ص) بازی‌های مبتنی بر شانس را منع کرده بود.

W. G. Benham, *Playing Cards*, 1958, p. 2.

301- Willshire, *A Descriptive Catalogue of Playing and Other Cards in the British Museum*, 1876.

302 - A. de Remusat, in *Journal Asiatique*, Sept., 1882, and W. H. Wilkinson, "Chinese Prince of Playing Cards", in *American Anthropologist*, 1895.

T. F. Carter, *The Invention of Printing in China and its Spread Westward*, 2nd. ed., 1955.

۳۰۳. نگاه کنید به یادداشت ۲۸۱ (م)

304- P. Lacroix, *The Arts in the Middle Ages*, tr. W. Armstrong, 1886, pp. 124 - 5.

لاکروا در همین متبع، هنرهای سده‌های میانه، (ص ۱۶۷) می‌گوید، هلال روی قدیمی‌ترین بسته ورق، متعلق به شارل ششم، به «کورسو» معروف بود، که احتمالاً شکلی از قرطبه است.

۳۰۵. به عقیده کالین، شطرنج و بازی ورق هر دو مآلاً از تفال با بیکان اشتقاق یافته‌اند، که مستقیماً بسیار رایج در دنیای قدیم بود.

S. Culin, *Annual Report of the Smithsonian Institution*, 1896, pp. 665 - 942

306- H. C. Lea, *History of the Inquisition of Spain*, 1906, I, p. 76.

307- Wallis, *The Oriental Influence on Italian Ceramic Art*, 1900.

308- A. Lane, *A Guide to Collection of Tiles*, 1939, pp. 60, 62.

309- U. Middeldorf, in *Bulletin of the Detroit Institute of Arts*, XVI, no. 6, pp. 91 - 6.

310- C. D. E. Fortnum, *Maiolica*, 1896, pp. 104 - 5.

311- *Ibid*, pp. 15 - 17.

312- *Description de l'Afrique et de l'Espagne*, ed. Dozy, p. 230.

313 - Falke, *Majolica*, p. 25.

314- R. L. Devonshire, *Quelques influence Islamiques sur les arts de l'Europe*, p. 10.

با این وصف، بقایای این کاشی‌ها دلالت بر وجود نوع آبی و نه نوع جلادار آن می‌کند.

L. M. E. Solon, "The Lustered Tile Pavement of the Palais de Justice of Poitiers," in *Burlington Magazine*, XII, 1907, p. 86.

315- R. Dozy, eds., *Analèctes sur l'histoire et la Litterature des Arabes en Espagne 1855 - 61*, 11, p. 148.

316- G. C. Dunning, in *Antiquaries Journal*, XLI, nos. 1, 2, 1961, pp. 1- 12

317- Francisque - Michel, *Recherches sur le Commerce... des etoffes*, 1852, I, p. 77.

318- C. Waern, *Medieval Sicily*, p. 30; E. Bertaux, *L' Art dans l'Italie meridionale*, p. 162

319- Pignot, *Histoire de l' order de Cluny*, III, p. 316.

340- Reinand, *op. cit.*, p. 222.

341- T. S. R. Boase, *English Art*, 1953, p. 170.

342- Friedlander, *Life and Manners under the Early Empire*, 1908 - 13, II, p. 64.

343- Kleinclanuz, *Charlemagne*, pp. 293 - 4.

344- Reinand, *op. cit.*, p. 187.

345- Whishaw, *op. cit.*, p. 270. N. Barbour, in *Al - Andalus*, xxv, 1960, pp. 373 - 81.

346- William of Tyre, *Historia Rerum*, lib. xi, Cap. 19. cited by S. Lane Poole, *A History of Egypt*, rev. ed., 1914, p. 180.

347- S. Lane Poole, *The Story of Cairo*, 1902, pp. 87 - 8.

348- B. Lanfer, *The Giraffe in History and Art*, 1928, p. 66.

نویسنده فوق مدعی است که اولین باغ وحش اروپایی با جانوران و پرندگان کمیاب متعلق به عبدالرحمن سوم (۶۱-۹۱۲) در مدینه‌الزهرا نزدیک قرطبه بوده است. (ص ۷۰)

349- C. H. Haskins, *Studies in Medieval Science*, p. 253.

۲۵۰- جورج سارتون، تاریخ علم، ج ۲، ص ۵۷۶.

G. Schlumberger, *Byzance et Croisades*, pp. 149 - 206, 1927. Latini, *Bestiary*, II, p. 927.

351- T. Kutschmann, *Meisterwerk Sarasensisch - normanischer Kunst in Sicilien und Unter - Italian*, fig. 12.

352- C. H. Haskins, op. cit., pp. 254 - 5; E. Kantorowicz, *Frederick The Second*, 1931, tr. E. O. Lorimer, pp. 310 - 11.

353- Yaqubi, *Buldan*, p. 263, cited by P. K. Hitti, *History of Syria*, p. 510, V. Place, *Nineve et l'Assyrie*, III, Pl. 52.

354- *Illustrated London News*, Jan. 3, 1959, p. 26.

V. Place, *Nine et l'Assrie*, III, Pl. 52.

355- E. Husseleman, *Kalilah and Dimnah*, 1938, and *The Art Bulletin* XXIII, 1941, pp. 103 - 06.

شایان توجه است که نسخ قدیمی آلمانی داستان‌های پندپای بیانگر تأثیر مینیاتورهای اسلامی است:

H. Buchtal, "Indian Fables in Islamic Art", *J. R. A. S.*, 1941, p. 323.

356- Venturi, *Storia del Arte Italiana*, II, nos. 277 ff. III, nos. 689 - 98; also Haskins, op. cit; pp. 299 - 326; W. F.

Volbach's monograph in *Pontificia Academia romana di Archaeologica*, xv.

357- Album de Villard de Honnecourt, ed., *Bibliothèque Nationale*, Pls. 47, 48. 323 Reinand, op. cit, p. 296.

۳۵۸- یا از بندر زیتون در استان فر - کیان.

۳۵۹- لسترنج در بغداد در زمان خلفای عباسی می‌نویسد، حریر موجودار یا اعتباری ظاهراً از طریق اسپانیا، و به ویژه المرابا، که محل تولید آن بود و به گفته ادرسی در سال ۱۱۵۳ دارای تعداد ۸۰۰ دستگاه چرخ ابریشم‌بافی بود، رواج یافته باشد:

Le Strange, *Baghdad during the Abbasid Caliphate*, 1900, p. 138.

360- W. Heyd, *Histoire du Commerce du Levant au Moyen age*, 1885, II, pp. 671 - 2.

361- J. Irwin, *Shawls*, 1955, p. 1 - 2.

362- S. C. Chew, *The Crescent and the Rose*, 1937, p. 454.

363- W. Heyd, op. cit, II, p. 709; J. Baltrusaitis, *Le Moyen Age Fantastique*, 1955, p. 78.

364- J. Lessing, *Ancient Oriental Carpet Patterns*, 1879, p. 12.